

کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

دوشنبه، ۱۵ تیر ۱۴۰۵ - ۶ ژوئیه ۲۰۲۶

شماره ۹۲۲

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و فدرال



تغییر حکومت به الگوی اقتدارگرایی بوروکراتیک، آزمونی دیگر است برای جمهوری اسلامی، در میانه مردمی که ایدئولوژی این نظام را پاس می‌دارند و مردمی که دنبال آزادی، رفاه و امنیت اجتماعی هستند. آزمونی سخت و قابل تأمل که

در صورت پیروزی جناح قالیباف و مدیران کنونی دولت پزشکیان در برابر اصرار پایداری‌ها و آن بخش از سپاه که هنوز سودای جنگ برای بقا را در سر دارد، یک پوست‌اندازی دردناک در داخل حکومت جمهوری اسلامی خواهد بود

صفحه ۷



مبارزه حزب دموکرات و جنبش کورد، مبارزه‌ای چندبعدی است و توقف فعالیت‌های پیشمرگانه به معنای پایان این مبارزه نیست. ما می‌بینیم که جامعه کوردستان در مقایسه با دیگر مناطق ایران از ساختار سیاسی

منسجم‌تری برخوردار است و این امر نتیجه فعالیت احزاب سیاسی کوردستان می‌باشد. البته تداوم حملات جمهوری اسلامی و نقض توافق‌نامه‌های امنیتی می‌تواند بر سیاست‌ها و واکنش‌های احزاب کوردی تأثیرگذار باشد.

صفحه ۲

ارزش‌های بنیادین حزب دموکرات در تاریخ مبارزاتی خود؛

صیانت از میهن، تبلور اراده و استقلال سیاسی در عمل



جانفدایی در راه آزادی، رهایی و کرامت انسانی



حزب دموکرات کوردستان ایران

حسن شرفی: کوردها در ایران هزینه بلوغ سیاسی خود را می‌پردازند

سمتی پیش رفت که در آن زمان برای نیروهای کوردستان مقدر نبود وارد چارچوب جنگی شوند که نه خود آغازگر آن بوده‌اند، نه فرجام و هدف نهایی‌اش مشخص است که تا کجا پیش می‌رود و نه دستاوردهایش به اندازه‌ای است که بتوان چنین اقدامی را در راه آن انجام داد. مسئله‌ی مهم این است که تجربه و تاریخ حزب دموکرات نشان می‌دهد این حزب در هر مقطع توانسته است شیوه مبارزه و رویارویی خود با جمهوری اسلامی را متناسب با شرایط سیاسی کوردستان، ایران و منطقه تعیین و سازمان‌دهی کند. (گزارش کامل را در صفحه‌ی ۲ بخوانید)

جمهوری اسلامی برای حمله به مقرها، پایگاه‌ها و کمپ‌های مدنی حزب دموکرات در اقلیم کوردستان نیازی به بهانه ندارد، زیرا همواره برای حمله به کوردها بهانه‌ای در اختیار داشته است. دلیل اصلی این حملات آن است که جمهوری اسلامی از اساس با هرگونه حق، مطالبه و آزادی دموکراتیک مردم کورد و احزاب سیاسی کوردستان ایران مخالف است. در رابطه با چرایی عدم ورود نیروهای حزب دموکرات به جبهه‌های جنگ علیه جمهوری اسلامی در جنگ ۳۹ روزه نیز باید گفت این انتظار در ابتدا محرز بود، اما واقعیت به گونه‌ای دیگر رقم خورد؛ در عمل و در صحنه اقدام، کار به

چرایی تشدید سرکوب و ایجاد خفقان در کوردستان

دموکرات یک سازمان سیاسی مستقل است و مبارزه و تلاش خود را با اتکا به مردم کوردستان و توانمندی‌های مبارزاتی خود پیش می‌برد. با این حال، هدف اصلی سپاه پاسداران از این سیاست، تثبیت اقتدار مطلق خود بر کوردستان است. از این رو، در داخل کشور با سرکوب و کشتار، و در اقلیم کوردستان نیز با افزایش فشارها بر نیروهای سیاسی و مبارزان مدوام مقرها و مراکز نظامی و مدنی این احزاب، می‌خواهد هیچ روزنه و فرصتی برای مقاومت در کوردستان باقی نگذارد. حزب دموکرات کوردستان ایران با تاکید بر رسالت تاریخی خود اعلام می‌دارد جمهوری اسلامی در پنج دهه گذشته نتوانسته این واقعیت را پنهان کند که جنبش آزادی‌خواهی کوردستان، جنبشی دموکراتیک، فراگیر و دارای ویژگی‌های انقلابی است و هیچ سیاست و برنامه‌ای از سوی رژیم نمی‌تواند مانع از همبستگی مردم و احزاب سیاسی‌شان، و پیوند میان مبارزه مدنی و توده‌ای کوردستان با مبارزه سیاسی و پیشمرگانه‌ی احزاب آن‌ها شود.

در حالی که گفتگوهای آمریکا و ایران برای دستیابی به توافق در جریان است، جمهوری اسلامی با استقرار نیروهای مسلح بیشتر در کوردستان، گسترش تحرکات نظامی و تعقیب فعالان سیاسی، در صدد است تا جغرافیای کوردستان را بیش از پیش از پیش نظامی‌سازی کند. هم‌زمان با تحمیل این شرایط و تداوم حملات موشکی و پهپادی به احزاب سیاسی کوردستان ایران در اقلیم کوردستان؛ روند بازداشت‌ها و صدور احکام زندان طولانی‌مدت برای زندانیان سیاسی و مدنی کورد در داخل کشور نیز روز به روز در حال افزایش است. حاکم کردن این فضا، تلاشی است برای سرپوش گذاشتن بر عدم مشروعیت خود در کوردستان و پنهان کردن شکست‌های سیاسی، نظامی و امنیتی‌اش در جبهه‌های خارج از کشور.

از سیاست‌های مستمر رژیم در این مدت القای وابستگی نیروهای کورد به کشورهای مخالف رژیم و همگرایی احزاب کورد با قدرت‌های غربی بوده است. اما رویدادهای اخیر در کوردستان نشان داد که حزب

شش پیشمرگه حزب

دموکرات به شهادت رسیدند

در جریان درگیری گروهی از پیشمرگه‌های شهر مرکز تشکیلات مخفی حزب دموکرات کوردستان ایران با نیروهای ضد مردمی جمهوری اسلامی در منطقه پیرانشهر، شش پیشمرگه حزب دموکرات به شهادت رسیدند.

در این درگیری که شامگاه چهارشنبه ۱۰ تیر، در روستای قزقیان، در سه کیلومتری شهر پیرانشهر، روی داد، شش پیشمرگه به نام‌های کارو هرمزیار، فردین چنگیزی، محمد خاکی، عبدالله محمدپور، توانا عثمانی و محمدامین بایزیدی جان باختند. این گروه از پیشمرگه‌ها، در حالی که برای انجام یک مأموریت سیاسی و تشکیلاتی در منطقه حضور داشتند، در کمین نیروهای پرشمار و مجهز سپاه پاسداران قرار گرفتند.

مرکز تشکیلات مخفی حزب دموکرات کوردستان ایران اعلام می‌کند که خون پاک این گروه از پیشمرگه‌های شهر که در منطقه پیرانشهر در راه آزادی با خاک میهن درآمیخت، بذر پیروزی نهایی حزب و ملت ما بر دیکتاتوری جمهوری اسلامی خواهد بود. هم‌زمان، توسل رژیم به سرکوب، ترور و ایجاد رعب و وحشت، تنها نشانه ضعف، درماندگی و شتاب‌افتن روند فروپاشی سیستمی است که در آستانه سقوط قرار دارد و از بیم انتقام فرزندان ملت، به ارتکاب جنایت‌های هولناک روی آورده است.

ما ضمن ادای احترام به مبارزه، ایثار و فداکاری این جان‌باختگان، اعلام می‌کنیم که خون پاک این شهیدان، بهای آزادی و زمینه‌ساز پیروزی نهایی ملت ما بر جمهوری اسلامی و گسترش مبارزه خواهد بود. مردم کوردستان و دیگر فرزندان مبارز میهن نیز اجازه نخواهند داد خون ناحق ریخته‌شده این گروه از پیشمرگه‌ها بی‌ثمر بماند و پایمال شود.

زنده باد مبارزه آزادی‌خواهانه ملت کورد، جاودان باد یاد و راه تازه‌ترین شهیدان منطقه پیرانشهر و تمامی شهیدان کوردستان.

حزب دموکرات کوردستان ایران

مرکز تشکیلات مخفی

۱۱ تیر ۱۴۰۵

لازم به ذکر است پس از انتشار اخبار شهادت این دسته از پیشمرگان حزب دموکرات کوردستان ایران پیام‌های پرشمار از سوی مردم مبارز کوردستان، آزادی‌خواهان ایران، احزاب، سازمان‌ها، جریان‌های سیاسی، شخصیت‌های ملی و مدنی و نهادهای مختلف به حزب دموکرات کوردستان ایران ارسال شد. حزب دموکرات کوردستان ایران نیز با انتشار پیام قدردانی اعلام کرد این ابراز همدردی گسترده، بار دیگر نشان داد که جنایت و سرکوب جمهوری اسلامی، نه تنها اراده مبارزان راه آزادی را در هم نمی‌شکند، بلکه همبستگی و همدلی میان آحاد ملت کورد، آزادی‌خواهان ملل تحت ستم و دموکراسیخواهان ایران را استوارتر می‌سازد.

تنگه هرمز؛

شمشیر داموکلس یا پاشنه آشیل

ناصر باباخانی

۷

آتش‌بس و توافق برای چه کسی؟

جایگاه مردم در توافق احتمالی ایران و آمریکا

سیمین روحانی‌زاده

۶

طهارت سلاح؛

کورد برای دفاع از خود و رژیم ایران برای ترور

جمال رسول دنخه

۳

مصطفی هجری:

سرنگونی جمهوری اسلامی وظیفه‌های عمومی و در گرو اتحاد آزادی‌خواهان ایران است



مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، شامگاه شنبه ۷ تیر در برنامه «میدان» از بخش فارسی صدای آمریکا اعلام کرد که آنچه در منطقه در جریان است، زمینه‌ساز تحولات سیاسی گسترده‌ای خواهد بود که ایران را نیز در بر خواهد گرفت. به گفته او، تفاهم میان آمریکا و ایران، چه به توافق بینجامد و چه با شکست مواجه شود، دگرگونی‌های بنیادینی را به دنبال خواهد داشت.

دبیرکل حزب دموکرات در پاسخ به این پرسش که چرا این حزب در جریان اعتراضات دو سال گذشته تحرک میدانی نداشته و فعالیت‌های آن تنها به فراخوان‌های اعتصاب محدود بوده است، گفت: «درست است که ما از مردم کوردستان نخواستیم دست به قیام بزنند و به خیابان‌ها بیایند؛ چرا که اطمینان داشتیم جمهوری اسلامی که شکست‌های سنگینی از آمریکا و اسرائیل متحمل شده، انتقام این شکست‌ها را از مردم به‌پاخواسته کوردستان خواهد گرفت. در شرایطی که جمهوری اسلامی در روزهای ۱۸ و ۱۰ دی‌ماه هزاران نفر را در خیابان‌ها به خاک و خون کشید، ما در کوردستان فراخوان اعتصاب دادیم و دست‌کم ۸۰ درصد از شهرها و مناطق کوردستان به این درخواست ما لیبک گفتند. بنابراین می‌دانستیم که اگر هرگونه فراخوانی برای قیام و آمدن به خیابان‌ها صادر کنیم، مردم همراهی خواهند کرد، اما به‌شدت سرکوب و قتل‌عام خواهند شد. با این حال، در برخی مناطق کوردستان از جمله ایلام و کرمانشان، اعتراضاتی شکل گرفت که همان‌طور که می‌دانید سرکوب شد و ما شهیدان و مجروحان بسیاری دادیم.

مصطفی هجری در پاسخ به این نقد که «شما به‌شدت موشک‌باران شدید، اما با این حال هیچ دفاعی از خود نکردید»، اشاره کرد که در روزهای آغازین جنگ، این زرمزه‌ها بسیار شنیده می‌شد که حزب دموکرات و نیروهای کوردی، دوشادوش آمریکا و اسرائیل، علیه جمهوری اسلامی وارد جبهه جنگ خواهند شد. او تأکید کرد که هرچند حزب دموکرات در راستای دستیابی به حقوق خود علیه جمهوری اسلامی در حال مبارزه و تلاش است، اما ماهیت و هدف مبارزه این حزب با رویکرد و اهداف کشورهایی که با این رژیم در جنگ بوده‌اند، متفاوت است. افزون بر این، ایران تنها با اتکا به کوردستان آزاد نمی‌شود و سرنگونی جمهوری اسلامی نیز تنها وظیفه مردم کوردستان نیست؛ بلکه سرنگونی رژیم یک وظیفه و مسئولیت عمومی است و به اتحاد و همبستگی همه آزادی‌خواهان ایران بستگی دارد. وی افزود: بی‌گمان ما آمادگی لازم برای کار میدانی و پیشمرگانه را داشتیم؛ کوردستان میهن ماست و هر زمان که شرایط را مناسب ارزیابی کنیم، بازخواهیم گشت.

او در پاسخ به این پرسش که «شما یک نیروی مسلح هستید و همچنان به مبارزه مسلحانه باور دارید، پس چرا با وجود اینکه بیش از ۲۰۰ بار مورد حمله قرار گرفتید، از تسلیحات و نیروی پیشمرگه خود برای دفاع استفاده نکردید؟» توضیح داد که حزب دموکرات توانایی مقابله با حملات پهلپادی و موشکی جمهوری اسلامی را ندارد. به گفته او، نه تنها مقرها و پایگاه‌های حزب دموکرات، بلکه اقلیم کوردستان و کشورهای عربی نیز هدف حملات موشکی این رژیم قرار گرفتند و واکنش آن‌ها نیز مشابه بوده است. او افزود اگر حزب به این حملات در داخل کشور پاسخ نظامی می‌داد، این احتمال وجود داشت که مردم کوردستان قتل‌عام شوند و منطقه نیز ویران گردد. وی تأکید کرد: بیش از ۸۰ سال است که این حزب هزینه‌های سنگینی پرداخته و هدف آن جلوگیری از آسیب بیشتر به مردم بوده است.

مصطفی هجری در ادامه، در پاسخ به پرسشی درباره محدودیت‌های ناشی از حضور حزب در اقلیم کوردستان، اظهار کرد که استقرار حزب دموکرات در این منطقه سبب شده است طی دو سال گذشته توافق‌نامه امنیتی میان تهران، بغداد و اربیل بر این حزب تحمیل شود و بر اساس تعهدات به حکومت اقلیم کوردستان، از اعزام مجدد نیروهای پیشمرگه به کوردستان جلوگیری شده است.

او در بخش دیگری از سخنان خود تأکید کرد که مبارزه حزب دموکرات و جنبش کورد، مبارزه‌ای چندبعدی است و توقف فعالیت‌های پیشمرگانه

حسن شرفی:

کوردها در ایران هزینه بلوغ سیاسی خود را می‌پردازند



کاک حسن شرفی، عضو هیئت اجرایی حزب دموکرات کوردستان ایران، در گفت‌وگو با بخش فارسی «صدای آمریکا» گفت: جمهوری اسلامی برای حمله به مقرها، پایگاه‌ها و کمپ‌های مدنی حزب دموکرات در اقلیم کوردستان نیازی به بهانه ندارد، زیرا همواره برای حمله به کوردها بهانه‌ای در اختیار داشته است. دلیل اصلی این حملات آن است که جمهوری اسلامی از اساس با هرگونه حق، مطالبه و آزادی دموکراتیک مردم کورد و احزاب سیاسی کوردستان ایران مخالف است.

عضو هیئت اجرایی حزب دموکرات کوردستان ایران توضیح داد که کوردها بهای بلوغ سیاسی و مبارزه‌گری خود را می‌پردازند. مردم کورد از همان آغاز شکل‌گیری جمهوری اسلامی، با شناختی که از رهبران رژیم و ماهیت و فلسفه وجودی آن داشتند، به این حکومت رأی ندادند و در سراسر سال‌های حاکمیت جمهوری اسلامی نیز از حقوق ملی و سیاسی خود دفاع کرده‌اند.

کاک حسن شرفی با اشاره به شهید شدن شش پیشمرگه حزب در منطقه پیرانشهر طی روزهای گذشته، گفت: مبارزه مردم کورد برای دستیابی به حقوقشان با شهادت فرزندان این ملت متوقف نخواهد شد. همان‌گونه که این جنبش در طول حاکمیت جمهوری اسلامی خون‌های بسیاری را تقدیم کرده است، در هر شرایطی و با هر شیوه‌ای که ممکن باشد، مبارزه و مقاومت خود را متناسب با شرایط ادامه داده است و همچنان ادامه خواهد داد.

کاک حسن شرفی در گفت‌وگویی دیگر با «رادپو فردا»، با اشاره به تداوم حملات پهلپادی و موشکی جمهوری اسلامی به مقرها، پایگاه‌ها و کمپ‌های مدنی حزب دموکرات در اقلیم کوردستان، گفت: جمهوری اسلامی از همان آغاز جنگ ۳۹ روزه نگران بود که در کنار جبهه هوایی با آمریکا و متحدانش، کوردها نیز این وضعیت را فرصتی برای گشودن جبهه‌ای جدید علیه رژیم در کوردستان تلقی کنند. اکنون نیز، با وجود توقف درگیری‌ها و امضای توافق با آمریکا، جمهوری اسلامی حملات خود علیه احزاب کورد را متوقف نکرده است. دلیل این اقدام آن است که رژیم می‌کوشد با ادامه این حملات، روایت پیروزی ادعایی خود در آن جنگ را برای هوادارانش باورپذیر و قابل‌قبول جلوه دهد.

وی در پاسخ به این پرسش که با وجود نداشتن مبارزه مسلحانه گسترده از سوی حزب دموکرات، چرا این حزب در چنین سطحی هدف حملات موشکی قرار می‌گیرد، گفت: «درست است که حزب دموکرات در حال حاضر مبارزه مسلحانه و میدانی گسترده‌ای ندارد، اما فعالیت‌های رسانه‌ای، دیپلماتیک، ارتباطات با جامعه جهانی و همچنین برنامه‌ها و سازماندهی‌های حزب در داخل کوردستان، پروژه‌های سیاسی و اثرگذار را شکل داده است که جمهوری اسلامی با نگرانی و هراس به آن می‌نگرد؛ از همین رو، جمهوری اسلامی با این حزب به مقابله برمی‌خیزد.»

وی یادآور شد که تجربه و تاریخ حزب دموکرات نشان می‌دهد این حزب در هر مقطع توانسته است شیوه مبارزه و رویارویی خود با جمهوری اسلامی را متناسب با شرایط سیاسی کوردستان، ایران و منطقه تعیین و سازمان‌دهی کند.

کاک حسن شرفی در گفت‌وگویی دیگر با زاگرس ۲۴، در پاسخ به این پرسش که چرا در جریان جنگ ۳۹ روزه، احزاب کوردستان جبهه‌ای برای جنگ میدانی علیه جمهوری اسلامی نگشودند، گفت: این موضوع در ابتدا به‌گونه‌ای مطرح شد و چهره و تصویری فراتر از حد واقعی خود به آن داده شد که فرجام آن، ایجاد امید و آفر در میان مردم، آمادگی بالایی در نیروی پیشمرگه و همچنین آمادگی و تجهیز فراوانی در میان اعضا و هواداران نیروهای سیاسی کوردستان ایران بود. اگر این مسئله به شکلی سیاسی و در چارچوبی تا حدی واقع‌بینانه‌تر و قانونی‌تر، یا بگوئیم در قالب برخی توافقات مهم‌تر صورت می‌گرفت، ممکن بود آن چشم‌داشت برآورده شود و قطع آن انتظار محقق می‌شد.

اما واقعیت به گونه‌ای دیگر رقم خورد؛ در عمل و در صحنه اقدام، کار به سمتی پیش رفت که در آن زمان برای نیروهای کوردستان مقدر نبود وارد چارچوب جنگی شوند که نه خود آغازگر آن بوده‌اند، نه فرجام و هدف نهایی‌اش مشخص است که تا کجا پیش می‌رود و نه دستاوردهایش به اندازه‌ای است که بتوان چنین اقدامی را در راه آن انجام داد.

از این رو، نیروهای کورد ناگزیرند با بررسی‌های بیشتر، دقت نظر و با سنجش تمامی ابعاد مسائل، این رویدادها را تحلیل کنند و منافع و مصالح ملت کورد را در نظر بگیرند. این‌که پایان این جنگ به کجا می‌رسد و هنگامی که به آن نقطه رسید، دستاوردش برای کوردها چیست؟ شاید اگر در آن زمان اقدامی صورت می‌گرفت، می‌گفتند با پشتیبانی و اتکا به غیر (دیگران) انجام شده است. اما اکنون که کسی در این جنگ حضور ندارد، کوردها اگر خود دست به اقدامی بزنند، برخاسته از اراده و توانایی خودشان است.

و همچنین افزود که مبارزه مسلحانه می‌تواند موجب تشدید سرکوب و افزایش خشونت علیه مردم کوردستان شود.

او در پاسخ به این پرسش که آیا این مواضع شخصی است یا موضع کلی حزب، توضیح داد که تصمیم‌گیری در حزب دموکرات فردی نیست و تمامی سیاست‌های مهم در کنگره و کمیته مرکزی به‌صورت جمعی اتخاذ می‌شود و سیاست‌کنونی نیز حاصل همین روند جمعی است.

در پایان، او با اشاره به افزایش انتظارات پس از جنبش ژینا گفت: هرچند بخشی از جامعه انتظار فعالیت میدانی بیشتری از حزب دارد، اما به باور او سیاست فعلی واقع‌بینانه بوده و موجب حفظ و تقویت پایگاه سیاسی و مردمی حزب در کوردستان شده است.

مرکز تشکیلات مخفی حزب دموکرات:

روز آزادی و رهایی میهنان از ظلم و ستم جمهوری اسلامی نزدیک است

حزب دموکرات کوردستان ایران ضمن ابراز تأسف از جان‌باختن جوان مظلوم، سیاوش الک، و تسلیت به خانواده وی، اقدام عوامل رژیم را به‌شدت محکوم می‌کند و از مردم کوردستان، به‌طور کلی، و مردم مهاباد، به‌طور ویژه، می‌خواهد که در برابر تعرض، آزار و اقدامات مزدوران رژیم سکوت نکنند، با اتحاد در برابر آنان بایستند و اجازه ندهند به بهانه‌های مختلف جان، زندگی و اموالشان به خطر انداخته شود.

روز آزادی و رهایی میهنان از ظلم و ستم جمهوری اسلامی نزدیک است و مزدوران و عوامل وابسته به رژیم باید بدانند که دیگر نخواهند توانست به جنایت‌های خود علیه مردم کوردستان ادامه دهند.

حزب دموکرات کوردستان ایران
مرکز تشکیلات مخفی
۱۱ تیر ۱۴۰۵

حملات مکرر جمهوری اسلامی به پایگاه‌های حزب دموکرات

روز پنج‌شنبه ۱۱ تیر ۱۴۰۵، جمهوری اسلامی بار دیگر پایگاه‌های حزب دموکرات را مورد حمله پهلپادی قرار داد. در این حمله جدید، جمهوری اسلامی با یک فروند پهلپاد، ارتفاعات «باليسان» در اقلیم کوردستان را هدف گرفت. این حمله جدید جمهوری اسلامی به مقرهای حزب در حالی صورت گرفت که شب قبل از آن نیز، جمهوری اسلامی با دو فروند پهلپاد، کمپ «دیگله» متعلق به حزب دموکرات را در نزدیکی شهر کویه هدف قرار داده بود.

جمهوری اسلامی ایران از زمان آغاز جنگ با آمریکا و اسرائیل تا کنون، با بیش از ۱۴۰ موشک و پهلپاد، کمپ خانواده‌های حزب دموکرات کوردستان ایران و همچنین مراکز درمانی و آموزشی این حزب را هدف قرار داده است.

سازمان CPT در اقلیم کوردستان، پیش‌تر آمار حملات جمهوری اسلامی به اقلیم کوردستان را تنها در بازه زمانی سه ماهه منتشر کرده بود؛ در این گزارش آمده بود که در مدت مذکور، ۷۵۱ حمله به اقلیم کوردستان صورت گرفته که منجر به شهادت ۲۲ نفر و مجروح شدن ۱۱۲ تن دیگر شده است. از میان این ۷۵۱ حمله، بیش از ۲۵۰ مورد آن، مقرها و پایگاه‌های احزاب کوردی را هدف قرار داده است. همچنین تعداد حملات جمهوری اسلامی به مقرهای احزاب کوردستان پس از توقف جنگ و آتش‌بس، بالغ بر ۱۲۰ حمله بوده است.

طهارت سلاح؛

کورد برای دفاع از خود و رژیم ایران برای ترور

مصادره اموال؛

چرا و با چه هدفی؟



کاوه آهانگری

مصادره اموال زندانیان سیاسی و فعالان مخالف حکومت، با تأسیس رژیم سیاسی جمهوری اسلامی توسط خمینی اجرا شده است. خمینی با صدور احکام ویژه به قاضیان بیدادگاه‌های نظامش، دست آن‌ها را در دستگیری شهروندان، اعدام آن‌ها و مصادره اموال شهروندان مخالف حکومتش، به‌ویژه آنهایی که در خارج از ایران هستند، باز گذاشته بود.

از همان بدو تأسیس رژیم جمهوری اسلامی در ایران، حکومت معمولاً این اقدامات را با استناد به اتهاماتی مانند «اقدام علیه امنیت ملی»، «همکاری با دولت‌های متخاصم»، «جاسوسی» یا «کسب مال نامشروع» توجیه می‌کند؛ اما منتقدان و نهادهای حقوق بشری دلایل دیگری را نیز مطرح می‌کنند. مهم‌تر اینکه چنین اتهاماتی در رابطه با اموال فعالان و شهروندان دگراندیش صدق نمی‌کند و شاهد این ادعا، رشد تصاعدی اختلاس و تاراج ثروت و سامان مردم ایران توسط مهره‌ها و باندهای مافیایی درون جمهوری اسلامی و آمد و رفت آزادانه و ارتقای مراتب و درجات لشکری و کشوری آن‌ها در طول چند دهه گذشته می‌باشد.

جا دارد که به جای اتهامات و برچسب‌های ناروای رژیم، به رفتار شنیع خود در این خصوص و به مهم‌ترین دلایل احتمالی «مصادره اموال» شهروندان اشاره‌ای بشود:

اولین دلیل مصادره اموال شهروندان، به‌ویژه فعالان و دگراندیشان سیاسی و مخالفان رژیم، می‌تواند افزایش هزینه مخالفت سیاسی باشد. حکومت‌ها تنها به زندان یا مجازات فرد اکتفا نمی‌کنند؛ بلکه با مصادره اموال تلاش می‌کنند هزینه فعالیت سیاسی را برای فرد و اطرافیانش بسیار سنگین کنند. در چنین شرایطی، دیگران نیز ممکن است از ترس از دست دادن دارایی‌های خود، از فعالیت سیاسی فاصله بگیرند. به‌ویژه در حالی که وضعیت معیشت و اقتصادی ایرانیان بسیار وخیم است و اکثر مردم گرفتار تأمین معاش و مایحتاج روزانه هستند، ستاندن استقلال و خودکفایی مالی از شهروندان و افزایش هزینه مالی بر آن‌ها، می‌تواند یکی از دلایل مصادره اموال باشد. دومین دلیل می‌تواند ایجاد بازدارندگی و فضای ترس، به‌ویژه برای آنهایی که مسئولیت تأمین معیشت خانواده بر دوش آن‌هاست، باشد. مقامات قضایی ایران نیز در برخی موارد به صراحت گفته‌اند که ضبط دارایی‌ها جنبه «بازدارنده» دارد؛ یعنی هدف این است که دیگران بدانند مخالفت با حکومت می‌تواند علاوه بر مجازات کیفری، تبعات مالی نیز داشته باشد. حال پدر یا مادری را تصور کنید که وظیفه تأمین معیشت یک خانواده را بر عهده دارد؛ آیا ترس از ضبط اموال نمی‌تواند به مانعی برای آن پدر یا مادر در مسیر فعالیت و مبارزه علیه رژیم تبدیل شود؟ به‌عنوان سومین دلیل می‌توان به فشار بر خانواده و شبکه اجتماعی مخالفان اشاره کرد. در بسیاری از موارد، مصادره اموال فقط فرد زندانی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، بلکه خانواده، همسر، فرزندان یا شرکای اقتصادی او نیز آسیب می‌بینند. به تعبیری دیگر، این نوع مجازات‌ها تنها مجازات مستقیم فرد زندانی و خانواده وی می‌باشد، بلکه این اقدام را می‌توان نوعی «مجازات جمعی» به حساب آورد و رژیم از این طریق در صدد مجازات تمامی افرادی است که به نوعی به فرد زندانی، از نظر معیشتی و مالی یا عاطفی، وابسته هستند.

چهارمین دلیل می‌تواند تضعیف توان مالی اپوزیسیون یا مخالفان حکومت باشد. هر جریان سیاسی برای فعالیت رسانه‌ای، حقوقی یا تشکیلاتی به منابع مالی نیاز دارد. از دید برخی تحلیلگران، مصادره اموال می‌تواند ابزاری برای محدود کردن توان اقتصادی مخالفان و کاهش ظرفیت سازماندهی آنان باشد. اگر فرد زندانی دارای یک شرکت، کارگاه یا کارخانه‌ای باشد که منبع تأمین سرمایه برای فعالیت‌های سیاسی وی باشد، مصادره اموال می‌تواند شبکه توانمندسازی فرد مخالف رژیم را دچار اختلال جدی کند.

پنجمین دلیل به جنبه سیاسی - روانی این اقدام، یعنی نمایش اقتدار و کنترل به‌صورت عملی و در انظار عمومی برمی‌گردد. در دوره‌هایی که حکومت با بحران‌های امنیتی، جنگ یا اعتراضات داخلی روبه‌رو می‌شود، معمولاً تمایل بیشتری به اقدامات سخت‌گیرانه نشان می‌دهد تا پیام روشنی درباره توانایی خود در کنترل اوضاع ارسال کند. گزارش‌های اخیر نیز از افزایش توقیف دارایی‌ها، هم‌زمان با تشدید تنش‌های امنیتی حکایت دارند.

از منظر حقوق بشری، بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی معتقدند که مصادره اموال باید تنها پس از یک دادرسی عادلانه، شفاف و با امکان دفاع کامل متهم انجام شود؛ در غیر این صورت می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای سرکوب سیاسی تلقی شود. در مقابل، حکومت ایران این اقدامات را بخشی از مقابله با تهدیدهای امنیتی و همکاری با دشمنان خارجی می‌داند. از سویی دیگر، بخش قابل توجهی از اموال مخالفان رژیم در حالی صورت گرفته است که مالک یا شهروند مخالف رژیم در ایران زندگی نکرده یا نمی‌کند.

بنابراین، پاسخ کوتاه این است که حکومت چنین اقداماتی را معمولاً با دلایل امنیتی توجیه می‌کند، اما منتقدان معتقدند اهدافی مانند بازدارندگی، ایجاد ترس، فشار بر مخالفان و محدود کردن توان مالی اپوزیسیون نیز در پس این سیاست‌ها قرار دارد.



رژیم جمهوری اسلامی ایران با این رفتار و تئوری، به آموزش و پرورش گام نهاده است که افراطی‌گری را علناً ترویج می‌دهد؛ چیزی که قبلاً در خفا بود. سران رژیم، کودکان را بدون آنکه با مفاهیم جنگ و صلح آشنا باشند، سلاح در دستشان می‌دهند و بدون آنکه آموزش واقعی و حقیقی استفاده از آن را بدانند، در جامعه به‌کار می‌گیرند. مشخصاً در چنین مواردی، سلاح در دست این کودکان، با پیشینه فکری که رژیم آنان را شستشوی مغزی داده است، برای هر جنایت و کشتاری به‌کار گرفته می‌شود

برای جنگ، از اسلحه استفاده می‌کند و این موضوع در گروه‌های نیابتی رژیم در منطقه نیز مشهود است. شماری از کودکان در غزه، لبنان و یمن قربانی این سیاست رژیم شده‌اند. در مقابل، اینکه رژیم از موضوع به‌کارگیری کودکان در احزاب کورد سخن می‌گوید، نه تنها سخنی باطل است، بلکه مبالغه‌ای است برای نشان دادن تصویری خشن و غیرانسانی از احزاب کورد که صحت و سقم ندارد. احزاب کورد در اساسنامه خودشان، سن عضویت را ۱۸ سال قرار داده‌اند. حتی نوجوانانی که سن آنان به سن قانونی نرسیده باشد، در سازمان‌هایی مانند اتحادیه جوانان تربیت می‌شوند تا سن قانونی تحت آموزش و پرورش احزاب باشند و سپس تصمیم خود را بگیرند.

موضوع دیگر در این احزاب، آموزش نظری و عملی به‌کارگیری اسلحه است. در تمامی مباحث نظری چنین آموزش داده می‌شود، اسلحه‌ای که در دست ما قرار گرفته است، برای دفاع از خودمان و در رأس آن، ملت و میهنمان کوردستان است، نه برای آزار جامعه؛ موضوعی که در آکادمی‌های نظامی از آن به عنوان «طهارت سلاح» یاد می‌شود.

آموزش احزاب کورد برای اسلحه این است که به‌کارگیری سلاح از ابتدا خواست ملت کورد نبوده است، بلکه نبود عقل سلیم از سوی رژیم‌های حاکمه در کوردستان برای حل مسئله کورد، مردم کوردستان را ناگزیر کرده که دست به اسلحه ببرند؛ چرا که در این شرایط، تنها ضمانت کوردها در قبال حمله جنگ و کشتار از سوی این رژیم‌ها، اسلحه است. پس برداشتن اسلحه در نقطه اول خواست ما نبوده است.

دوم اینکه آموزش احزاب کورد برای به‌کارگیری اسلحه، برای دشمن‌پنداری و دشمن‌تراشی نیست که هر کس مانع شد باید کشته شود؛ همان چیزی که رژیم بالعکس آن را آموزش می‌دهد و موضوعی است که تروریسم از آن پیدا می‌شود. پس باید این دو موضوع را در به‌کارگیری اسلحه از سوی ملت کورد و دشمنان آن به یاد داشته باشیم.

پس «طهارت سلاح» یک اصل اخلاقی و نظامی به معنای استفاده مشروع و محدود از سلاح برای دفاع است. این مفهوم حکم می‌کند که جنگ‌افزارها نباید علیه غیرنظامیان به کار روند و آسیب به بی‌گناهان باید به حداقل ممکن برسد. در حوزه حقوق و اخلاق جنگ، این اصل بر رعایت تناسب بین قدرت نظامی و هدف تعیین‌شده تأکید دارد؛ دقیقاً همان چیزی که رژیم جمهوری اسلامی ایران آن را پایمال و قربانی امیال بلندپروازانه خود کرده است.

به عنوان یک برنامه ویژه اجرا می‌کنند. این نوع آموزش از سوی رژیم ایران در صدد است که باری دیگر به نام فتح قدس و کربلا، کودکان و نوجوانانی را به کام مرگ بکشاند که سرانجام آن چیزی نیست جز تباهی.

برای استفاده ابزاری از کودکان در میدان جنگ، سپاه پاسداران رژیم ایران چند بار رسماً فراخوان داده است و از خانواده‌ها و اولیای کودکان خواسته است که فرزند کم‌سن و سال خود را در یکی از حوزه‌ها یا پایگاه‌های بسیج نام‌نویسی کنند. در حال کنونی، هر فردی به عضویت سازمان سپاه پاسداران درآید، رسماً به عنوان یک تروریست شناخته می‌شود، چرا که این سازمان از سوی اکثریت کشورهای جهان تروریستی شناخته شده است.

عمده این تلاش رژیم برای کودکان سربازان، در حال کنونی برای ایست‌های بازرسی و گشت شبانه در شهرها است که گویا خدمت به نظام است. اما رژیم از کار باز نایستاده است و جوانان را به زور برای خدمت اجباری به کار می‌گیرد و از همه مشمولان غایب سربازی نیز درخواست کرده است خود را به حوزه‌های سربازگیری معرفی کنند؛ موضوعی که از سوی مردم با ناراضیاتی مواجه شده است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران با این رفتار و تئوری، به آموزش و پرورش گام نهاده است که افراطی‌گری را علناً ترویج می‌دهد؛ چیزی که قبلاً در خفا بود. سران رژیم، کودکان را بدون آنکه با مفاهیم جنگ و صلح آشنا باشند، سلاح در دستشان می‌دهند و بدون آنکه آموزش واقعی و حقیقی استفاده از آن را بدانند، در جامعه به‌کار می‌گیرند. مشخصاً در چنین مواردی، سلاح در دست این کودکان، با پیشینه فکری که رژیم آنان را شستشوی مغزی داده است، برای هر جنایت و کشتاری به‌کار گرفته می‌شود.

این کودکانی که در تهران و شهرهای مرکزی از سوی رژیم آموزش می‌بینند، با بینشی به میدان جنگ می‌آیند که آن کس که جلوی آنان در سنگر است، کافر است و باید کشته شود؛ دقیق همان چیزی که در جنگ ۸ ساله و جنگ در کوردستان، ملت کورد با آن روبرو بود. رژیم به‌صورت فله‌ای کودکان را به کوردستان روانه می‌کرد که بروید در کوردستان جنگ کنید، چرا که آنان کافر هستند و اگر کشته شوید به بهشت خواهید رفت.

شمار عظیمی نیز از همین کودکان به جبهه‌های جنگ گسیل داشته شدند که در سودای راه قدس که از کربلا می‌گذرد، قربانی سیاست‌های جنگ‌طلبانه رژیم شدند و تنها پلاکی از آنان باقی ماند که گویا کلید بهشت است؛ اما در واقع جهنمی به روی خانواده آنان و سپس جامعه گشوده شد. امروزه شاهد آن هستیم که رژیم جمهوری اسلامی ایران به علت آموزش افراطی کودکان



جمال رسول دنخه

یکی از سیاست‌های تبلیغی رژیم جمهوری اسلامی ایران در قبال احزاب کورد این بوده است که با استفاده از ابزارهای رسانه‌ای که نقشی موثر در زندگی افراد دارند، تصویری زنده و به دور از اخلاق انسانی از فعالیت و مبارزه این احزاب نشان دهد. یکی از این موارد که رژیم ایران در هیچ برهه‌ای از زمان از آن غافل نشده است، موضوع «به‌کارگیری نوجوانان و کودکان» از سوی احزاب کورد در صفوف مبارزه، به ویژه مبارزه مسلحانه است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران به شیوه‌های مختلف، بارها و مکرر این موضوع را که احزاب کورد «کودک‌سرباز» دارند بازتعریف کرده است تا تصویری از این احزاب نشان دهد که افکار عمومی را علیه آنان بشوراند و ابراز برائت کنند، اما همیشه با شکست مواجه شده است. این مورد از فعالیت رژیم در تاریخ ریشه دارد؛ اما از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی ایران ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است. با این حال، ما از اطاله کلام گذر خواهیم کرد و افکار عمومی را قاضی این موضوع قرار می‌دهیم.

رژیم ایران که امروزه در تنگنای بحران‌های سیاسی و اجتماعی خود دست و پا می‌زند و سرنگونی رژیم بیشتر از روز گذشته محرک‌تر می‌شود، بعد از جنگ ۴۰ روزه، برای نشان دادن ابهت توخالی خود و بازپایی آبرویی که نداشته، به سیرک خیابانی روی آورده است و تجمعات شبانه را در خیابان‌ها برگزار می‌کند.

فارغ از اینکه این تجمعات شبانه چه اندازه بی‌تأثیر است، این افراد جیره‌خواران و مزدوران رژیم هستند که امنیت و آسایش را از مردم سلب کرده‌اند؛ اما در نهایت بی‌حیایی، خودشان به صیغه‌های خیابانی، مسلح کردن کودکان و تریبون دادن به افراد مزدور و جارچی خود رو آورده و مشغول حرفی هستند.

مهم‌ترین گزینه‌ای که نویسنده این سطور بر آن است درباره آن بنویسد، به‌کارگیری کودکان از سوی رژیم برای جنگ علیه آمریکا و اسرائیل است؛ همان «کودک‌سرباز» موضوعی که صدای محافل بین‌المللی را نیز درآورد. همین کودک‌سربازگیری از سوی رژیم، نام «جان‌فداییان» گرفته است. نغز جان‌فداییان حکمی جهادی دارد. به‌کارگیری کودکان در جنگ از سوی رژیم ایران موضوعی است که در زمان جنگ ۸ ساله ایران و عراق نیز سران این رژیم ابتدا با شستشوی مغزی از طریق مذهب و سپس تزریق مام وطن‌خیالی، آنان را به میدان‌های جنگ روانه می‌کردند.

بنگرید به ادبیات و مفاهیم این رژیم که وزارت آموزش و پرورش آن ملو از نثر و نظم‌هایی است که در مورد کودکان کشته‌شده در جنگ نوشته شده است. حتی کانونی به نام «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» که میراثی از رژیم پهلوی بود و خمینی بر سفره آن نشست، مختص به محصولات فرهنگی بود که مشخص به آثار دوران جنگ اختصاص داده شده بود و مکانی بود برای مدیحه‌سرایی برای آن دسته از کودکانی که در جنگ کشته شده بودند یا می‌خواستند کودکان را روانه جنگ کنند.

امروزه رژیم جمهوری اسلامی ایران در خیابان‌های شهر و علی‌الخصوص تهران پایتخت، کودکان و نوجوانانی را آموزش نظامی می‌دهد که از سوی جامعه جهانی به‌شدت مورد نکوش قرار گرفته است. برخی از اعضای سازمان سپاه پاسداران، آموزش کار با سلاح‌های انفرادی از قبیل «کلاشنیکف، آرپی‌جی و بی.کی.سی» را در انظار عمومی به کودکان آموزش می‌دهند.

نقطه اوج این بی‌حیایی سران رژیم ایران این بوده که در صداوسیما که بوق تبلیغاتی این رژیم است، آموزش کار با سلاح گرم را

ترس مخالفان حقوق ملی نه از تجزیه خاک و جغرافیای ایران، بلکه از تجزیه سلطه و تقسیم قدرت است

گفتگو: فاطمه عثمانی



پیشرفت ایران دارد؟

ببینید، این دو مقوله نه تنها هیچ مغایرتی با یکدیگر ندارند، بلکه دقیقا جزئی تفکیکناپذیر از ساختار دموکراسی هستند. هیچ دموکراسی بدون تأمین حقوق ملت‌ها، یک دموکراسی واقعی و اصیل نخواهد بود؛ از سوی دیگر، تحقق و تثبیت این حقوق نیز در نظام‌های استبدادی و سلطه‌گر، اگر نگوئیم ناممکن، قطعا ناپایدار و شکننده است. بنابراین، نکته‌ای که اشاره کردید کاملا درست است. امروزه برنامه سیاسی اکثر احزاب مؤثر و جریان‌ساز در فضای مبارزاتی ایران، در چارچوب این کشور تعریف شده است. به باور من، علی‌رغم مخالفت‌هایی که در این زمینه وجود دارد، فدرالیسم تنها الگویی است که می‌تواند هم‌زمان حفظ چارچوب ایران و تأمین حقوق ملت‌ها را تضمین کند. در نتیجه، پیشینه و برنامه سیاسی این احزاب، چیزی جز دموکراسی و هسته کلیدی آن یعنی تأمین حقوق ملی نبوده و نیست.

تقریبا همه اپوزیسیون از دموکراسی در آینده ایران سخن می‌گویند؛ اما آیا بدون احقاق حقوق ملت‌های ایران و در نظر گرفتن سوابق مبارزاتی آنان، تحقق یک دموکراسی واقعی امکان‌پذیر است؟

دموکراسی بدون احقاق حقوق ملت‌ها، یا اساسا وجود ندارد و یا ناقص است. با این حال، هر زمان که این مطالبات برحق دموکراتیک بیان می‌شود و این ملت‌ها حتی از اصل دموکراسی سخن می‌گویند، از سوی آن دسته از هم‌وطنانی که به ایرانی تک‌هویتی و تک‌زبانی باور دارند، به تجزیه‌طلبی متهم می‌شوند. علت این برخورد کاملا روشن است؛ آن‌ها می‌دانند که در یک ساختار دموکراتیک واقعی، نادیده گرفتن حقوق ملت‌ها غیرممکن است و نمی‌توان از پاسخگویی به این مطالبات شانه خالی کرد. از این رو، طرح این خواسته‌ها نه تنها در تضاد با دموکراسی نیست، بلکه مؤلفه اصلی و بنیان هر نظام دموکراتیکی محسوب می‌شود.

بنابراین، هنگامی که از ایران دموکراتیک آینده سخن به میان می‌آید، این دغدغه و هراس از کجا سرچشمه می‌گیرد که ملل ایران باید به حقوق و مطالبات قانونی خود دست یابند؟ باید بار دیگر تأکید کنم ترس احزابی که خود را صاحب‌خانه می‌پندارند و گمان می‌کنند ایران تنها متعلق به آن‌هاست؛ نه همه‌ی ملت‌های ایرانی؛ هراس از تجزیه‌ی خاک نیست؛ چرا که در طول تاریخ، بارها بخش‌هایی از خاک ایران جدا شده و آن‌ها هیچ واکنشی از خود نشان نداده‌اند.

بدون دخالت ملت‌ها؟

واقعیت این است که هیچ سند و مدرک تاریخی دال بر وجود هراس واقعی از تجزیه خاک نزد آنان وجود ندارد؛ و حتی اگر چنین دغدغه‌ای هم مطرح باشد، نگرانی اصلی آن‌ها متوجه زمین و جغرافیا نیست. شواهد تاریخی نیز این ادعا را تأیید می‌کند؛ چنان‌که در دوران پهلوی و در جریان جدایی بحرین از ایران، هیچ‌یک از احزاب سیاسی یا چهره‌های شاخص آن زمان اعتراضی به این مسئله نکردند و حتی بیانه‌ای صادر نشد. برعکس، دستگاه سلطنت خود به شادمانی و توجیه این جدایی پرداخت.

بنابراین، ریشه این واژه را باید در جای دیگری جستجو کرد: ترس آن‌ها نه از تجزیه خاک، بلکه از تجزیه سلطه است. آنان حاکمیت را ملک طلق و حق انحصاری خود می‌پندارند، در حالی که ملت‌های گوناگون ایران خواستار مشارکت

اشاره: بنیان توهم تجزیه و انکار کثرت ملی در ایران از کجا

ریشه می‌گیرد؟ چه کسان و جریان‌های تبعیض، ناامنی و عدم تحقق حقوق بنیادین ملت‌های داخل ایران را به وجود آورده‌اند؟ و آیا بدون احقاق حقوق ملت‌های ایران و در نظر گرفتن سوابق مبارزاتی آنان، تحقق یک دموکراسی واقعی امکان‌پذیر است؟ برنامه "کانون" کوردکانال بحث چرایی متهم کردن ملت‌های حقیقت‌طلب و مبارز داخل ایران را به تجزیه‌طلبی از سوی مرکز و جریان‌های استبدادی را با آقای حسن شرفی، عضو مرکز اجرایی حزب دموکرات کوردستان ایران در میان گذاشته و "کوردستان" اقدام به بازنشر متنی این گفتگو کرد است.

توهمی بیش نیست؛ توهمی ساختگی که برخی آن را به ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی دیگر خود تبدیل کرده‌اند.

آیا در بستر تاریخ ایران، شواهد و نمونه‌های عینی وجود دارد که بتواند این ذهنیت و توهم را توجیه کند که ملت‌ها خواهان جدایی از ایران هستند؟

من اتفاقا در ابتدای سخنانم دقیقا به همین نکته اشاره کردم؛ چه در دوره‌های دور و چه در سال‌های نزدیک‌تر؛ حتی مشخصا در دوران محمدرضا شاه؛ هیچ‌گاه اقدامی عملی از سوی مردم صورت نگرفته است که بتواند این توهم را توجیه کند. من به تمام این موارد اشاره کرده‌ام. بنابراین، هیچ سند، مدرک یا شواهد ملموسی وجود ندارد که این توهم را موجه جلوه دهد و آن را به عنوان یک واقعیت یا تهدید واقعی بازنمایی کند.

آیا ملت‌های مختلف در ایران به دلیل فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های عینی نتوانستند راه جدایی را پیش بگیرند، یا اینکه بر اساس یک خواست جمعی و به شکل داوطلبانه ترجیح دادند درون ساختار ایران بمانند؟

امروزه ملت‌های گوناگون ایران اعم از کورد، تورک، عرب، بلوچ، ترکمن؛ همگی دارای برنامه‌های سیاسی مشخص بوده و در مسیر دست‌یابی به اهداف خود تلاش می‌کنند. مطالبات این ملت‌ها، اهدافی دموکراتیک، آزادی‌خواهانه و در راستای تحقق حقوق ملی آن‌هاست؛ خواسته‌هایی چون پافشاری بر حفظ هویت ملی، زبانی و فرهنگی، و همچنین حق تحصیل به زبان مادری و تمامی حقوقی که یک ملت می‌تواند در چارچوب یک کشور از آن‌ها بهره‌مند باشد.

در حال حاضر، این مطالبات در درون مرزهای ایران و به گونه‌ای مطرح شده و می‌شوند که هیچ جای توهم، تهدید یا هراسی از تجزیه کشور باقی نمی‌گذارد. اما اگر اوضاع به همین منوال ادامه یابد، یعنی هویت این ملت‌ها انکار گردد، پیشینه و تاریخشان نادیده گرفته شود، موجودیتشان به رسمیت شناخته نشده و به خطر بیفتد، و هیچ سازوکار دموکراتیکی نیز برای دست‌یابی به خواسته‌های قانونی‌شان وجود نداشته باشد - آن‌گاه دیگر مسئله از یک نگرانی ساده فراتر خواهد رفت. در چنین شرایطی، مسئولیت عواقب بعدی و خطرات احتمالی پیش‌رو، مستقیما بر عهده کسانی خواهد بود که بسترهای این تبعیض، ناامنی و عدم تحقق حقوق بنیادین را به وجود آورده‌اند؛ آن‌ها هستند که باید پاسخگو باشند.

شما به مبارزات ملت‌ها در چارچوب ایران اشاره کردید. امروز همه‌ی آن‌ها در قالب احزابی با برنامه‌های مشخص و بدون هیچ شائبه‌ی تجزیه‌طلبی، مطالبات خود را پیگیری می‌کنند. با این وصف، به رسمیت شناختن حقوق این ملت‌ها، چه مغایرتی با دموکراسی و

آقای شرفی، موضوعی که در این گفتگو می‌خواهم با شما به بحث بگذارم، "توهم تجزیه و انکار کثرت ملی در ایران" است. واقعا این حجم از واژه و هراس ساختگی در برابر پذیرش واقعیت چندملتی بودن ایران از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

مسئله‌ی تجزیه‌ی خاک ایران در شرایط فعلی، بیشتر به یک توهم شبیه است. با این حال، اگر روند تاریخی تغییرات مرزی ایران را بازبینی و مطالعه کنیم، می‌بینیم که در ادوار دور، میان‌مدت و حتی معاصر، همواره بخش‌هایی از خاک این کشور جدا شده است. نکته‌ی واجد اهمیت این است که هیچ‌یک از این جدایی‌ها، هرگز خواست یا اقدام مردم ایران نبوده؛ بلکه بخش‌های وسیع و قابل‌توجهی که از پیکره‌ی ایران جدا شده‌اند، همگی محصول بی‌لیاقتی، ندانم‌کاری یا تلاش پادشاهان و سلطه‌گران و حاکمان برای حفظ موقعیت و قدرت خود بوده‌اند.

نمودهای این واقعیت تاریخی را می‌توان در سه جغرافیای اصلی بازشناخت:

در بخش غربی بخشی از خاک ایران یا در جریان جنگ با عثمانی‌ها از دست رفت و یا توسط حکام وقت به آنان واگذار شد. در بخش شمالی نیز در پی شکست‌های نظامی، محاسبات غلط سیاسی و عدم درک درست از موازنه‌ی قوا، اراضی وسیعی به روسیه‌ی تزاری (بعدها شوروی) واگذار گردید.

در شمال کشور، وضعیت دریای خزر نمونه‌ای بارز از این رویکرد است؛ پهنه‌ای آبی که در گذشته بر اساس معاهدات، به صورت مشترک و مساوی میان ایران و شوروی تقسیم شده بود، اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی و ظهور جمهوری‌های مستقل جدید، در پی انفعال و ضعف دیپلماسی رژیم حاکم، سهم ایران به کمتر از ۱۵ درصد کاهش یافت و بخش اعظم آن میان کشورهای دیگر تقسیم شد. همین مسئله و وادادگی در قبال مرزها، در شرق کشور نیز به وضوح صادق بوده است.

در جنوب کشور نیز این رویکرد پیشینه‌ای آشکار در دوران پهلوی دارد. در زمان محمدرضا شاه، بحرین که از آن به عنوان استان چهاردهم ایران یاد می‌شد، تحت فشارهای بین‌المللی و بر اثر بی‌لیاقتی حکومت پهلوی به سادگی از خاک کشور جدا شد؛ حکومت وقت هم نه تنها در برابر این تجزیه ایستادگی نکرد، بلکه در تهران برای از دست رفتن این بخش از کشور، جشن و شادمانی برپا نمود و شیرینی پخش کرد.

تأمل‌برانگیز است کسانی که خود کارنامه‌ای آکنده از تجزیه‌گری دارند، امروز دیگران را به تجزیه‌طلبی متهم می‌کنند. با نگاهی واقع‌بینانه به شرایط فعلی، برنامه‌ها و خیزش‌های مردمی موجود، به وضوح می‌بینیم که هیچ صدا و خواست مستقیمی مبنی بر تجزیه‌ی کشور شنیده نمی‌شود. بنابراین، طرح خطر تجزیه‌ی ایران در مقطع کنونی،

در حال حاضر، این مطالبات در درون مرزهای ایران و به گونه‌ای مطرح شده و می‌شوند که هیچ جای توهم، تهدید یا هراسی از تجزیه کشور باقی نمی‌گذارد. اما اگر اوضاع به همین منوال ادامه یابد، یعنی هویت این ملت‌ها انکار گردد، پیشینه و تاریخشان نادیده گرفته شود، موجودیتشان به رسمیت شناخته نشده و به خطر بیفتد، و هیچ سازوکار دموکراتیکی نیز برای دست‌یابی به خواسته‌های قانونی‌شان وجود نداشته باشد - آن‌گاه دیگر مسئله از یک نگرانی ساده فراتر خواهد رفت

چنین چارچوبی، اگر بخش بزرگی از جامعه، یعنی ملت‌های گوناگون ایران از هویت خود محروم شوند و مطالبات مشروعشان نادیده گرفته شده یا مورد تحقیر قرار گیرد، هرگز توسعه و پیشرفتی حاصل نخواهد شد. این رویکرد همواره به بازتولید تعارض میان حاکمیت و مردم مطالبه‌گر می‌انجامد؛ تعارضی که اگر پاسخی روادارانه و مساعد دریافت نکند، طبیعتا به واکنش‌هایی منجر می‌شود که ثبات، آرامش و آسایش کشور را مخدوش خواهد کرد.

به عنوان جمع‌بندی، فکر می‌کنید پذیرش کثرت ملی و اذعان به حقوق ملت‌ها در ایران، به ساختن آینده‌ی این جامعه کمک خواهد کرد یا نادیده انگاشتن آن؟

با بررسی وضعیت کشورهای گوناگون جهان، اعم از جوامع کثیرالمله یا کشورهای با کثرت ملتی در مرزهای جغرافیایی مشترک، درمی‌یابیم که تضمین و تأمین حقوق ملت‌ها، رابطه‌ای مستقیم با تحقق دموکراسی دارد. نظام‌هایی که دموکراسی را در تمامی ابعاد آن به رسمیت شناخته و در عمل به اصول آن وفادار مانده‌اند، از بستر هرگونه جنگ، ناآرامی و اتهام‌پراکنی فراتر رفته‌اند. حاصل این پایداری، پایبندی به صلح، توسعه و پیشرفت پایدار، و گسترش چتر آرامش بر پهنه‌ی سراسر کشور بوده است.

سیاسی، سهیم شدن در ساختار سلطه و تقسیم عادلانه قدرت هستند. در این بازتعریف، سخن از گسست جغرافیایی نیست، بلکه سخن از تکثرزدایی از قدرت متمرکز است؛ یعنی همان مطالبه برحق و همگانی ملت‌ها برای حضور فعال در اداره امور کشور. ملت‌ها خواهان آنند که مدیریت منطقه ملی خود را از دیدگاه تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی و زبانی به طور مستقل در اختیار داشته باشند، اما در عین حال، یک مدیریت مرکزی نیز [در کل کشور] برقرار باشد.

با این حال، پذیرش این دست مطالبات برای جریان‌های تمامیت‌خواه و خودمحور، حتی در همین حدود نیز غیرقابل تصور است. این جریان‌ها اساسا از درک واقعیت کثرت‌گرایانه جامعه ایران عاجزند و واقعیت را تنها در چارچوب پنداشت‌های انحصارطلبانه خود تفسیر می‌کنند.

در نهایت، تا زمانی که این واقعیت‌های عینی درک نشوند و نگرش مثبتی برای تأمین و تحقق حقوق قانونی ملت‌ها شکل نگیرد، نمی‌توان چشم‌انداز پایداری از آرامش، ثبات و آسایش را برای آینده ایران متصور شد.

آیا در غیاب مشارکت جمعی در ساختار جهان داری و اداره امور کشور، باز هم می‌توان از دموکراسی معنایی راستین اراده کرد؟

بدون شک دموکراسی نظامی است که هم‌زمان حقوق عمومی جامعه و حقوق فردی اشخاص را تضمین می‌کند. در

آیا در ایران صلح است یا صلح بیش از جنگ؟



د. مجید حقی

خطر وجود دارد که اگر جمهوری اسلامی از فشار نظامی و خارجی رها شود، انرژی سرکوب خود را با شدتی بیشتر به داخل منتقل کند.

در دی‌ماه گذشته، پس از کشتار گسترده معترضان، شکافی خونین میان مردم و رژیم شکل گرفت؛ شکافی که دیگر با شعارهای رسمی، تبلیغات تلویزیونی، یا نمایش‌های انتخاباتی پر نمی‌شود. وقتی دولتی با مردم خود چنان رفتار می‌کند که گویی آنان دشمن اشغالگرند، رابطه سیاسی به رابطه جنگی تبدیل می‌شود. از آن لحظه به بعد، مسئله فقط تغییر سیاست‌ها نیست؛ مسئله مشروعیت اخلاقی و تاریخی نظامی است که بقای خود را بر بدن‌های بی‌دفاع بنا می‌کند.

در چنین وضعیتی، اگر آمریکا و جمهوری اسلامی پیمان صلح امضا کنند، پرسش اصلی این خواهد بود: آیا این پیمان شامل مردم ایران نیز می‌شود؟ آیا در آن نامی از توقف اعدام‌ها، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت اینترنت آزاد، حق تشکلیابی، حق آموزش به زبان مادری، حق فعالیت سیاسی، لغو قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان و اقلیت‌ها، و پایان حملات فرامرزی به نیروها و اردوگاه‌های کوردستانی آمده است؟ یا این‌که همه چیز به غنی‌سازی اورانیوم، تنگه هرمز، دارایی‌های بلوکه‌شده، بازسازی اقتصادی و تضمین‌های امنیتی محدود خواهد شد؟

اگر پاسخ دوم باشد، چنین صلحی برای مردم ایران «صلح» نیست؛ بلکه «صلح بیش از جنگ» است. یعنی وضعیتی که در آن جنگ خارجی متوقف می‌شود، اما منطق جنگ در داخل ادامه می‌یابد؛ بدون دوربین‌های جهانی، بدون تیتراهای فوری، و بدون فشار افکار عمومی بین‌المللی. این خطرناک‌ترین شکل صلح است: صلحی که در آن صدای موشک خاموش می‌شود، اما صدای زندان بلندتر می‌گردد.

کوردستان این حقیقت را زودتر از بسیاری دیگر فهمیده است. جنگ جمهوری اسلامی علیه کوردستان نه با بحران هسته‌ای آغاز شد و نه با جنگ اسرائیل پایان می‌یابد. این جنگ از ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، با فرمان جهاد خمینی علیه مردم کوردستان، وارد مرحله‌ای رسمی و خونین شد. از آن زمان تاکنون، کوردستان برای جمهوری اسلامی نه فقط یک جغرافیا، بلکه یک مسئله امنیتی دائمی بوده است؛ سرزمینی که مطالبه حقوق ملی، زبان مادری، خودمیریتی دموکراتیک، عدالت اجتماعی و آزادی سیاسی در آن، به جای گفت‌وگو، با توپخانه، اعدام و پرونده‌سازی پاسخ گرفته است.

بنابراین، آتش‌بس میان آمریکا و جمهوری اسلامی، اگر به توقف جنگ علیه کوردستان انجامد، برای مردم کوردستان معنایی جز تداوم همان نظم قدیمی ندارد. حملات پهلپادی و موشکی به مناطق و اردوگاه‌های احزاب کوردستانی در جنوب کوردستان، حتی در دوره‌های کاهش تنش خارجی، نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی جنگ خود علیه کوردها را بخشی از هویت امنیتی خویش می‌داند. برای تهران، کوردستان فقط مسئله مرزی نیست؛ مسئله امکان یک ایران دیگر است: ایرانی چندملتی، دموکراتیک، غیرمتمرکز و آزاد.

در نگاه سپاه، هر مطالبه ملی به «تجزیه‌طلبی» ترجمه می‌شود، هر حزب کوردستانی به «تهدید امنیتی»، هر روزنامه‌نگار به «عامل دشمن»، هر زن معترض به «عنصر فریب‌خورده»، و هر خانواده دادخواه به «پروژه نفوذ». این زبان، زبان سیاست نیست؛ زبان اشغال داخلی است. وقتی دولت با شهروند خود به زبان اشغال سخن می‌گوید، دیگر نمی‌توان از صلح سخن گفت، حتی اگر در مرزها سکوت برقرار باشد.

مسئله فقط کوردستان نیست. بلوچستان نیز سال‌هاست در وضعیت امنیتی دائمی زندگی می‌کند. عرب‌های اهوازی با تبعیض ساختاری، فقر، تخریب محیط زیست و انکار هویت روبه‌رو هستند. آذربایجانی‌ها، ترکمن‌ها، لرها، گیلک‌ها، بهاییان، اهل سنت، زنان، کارگران، معلمان و دانشجویان هر کدام به شکلی با دولت مرکزی‌ای روبه‌رو هستند که تنوع را تهدید می‌بیند، نه ثروت. جمهوری اسلامی از همان آغاز، به جای ساختن

البته این تنها یک اگر بزرگ است. روزی در یکی از تالارهای بی‌پنجره دیپلماسی، در دوحه، ژنو، مسقط یا واشنگتن، قلمی بر کاغذی گذاشته شود و نام آن را «پیمان صلح میان ایران و آمریکا» بگذارند، جهان شاید برای چند ساعت نفس راحتی بکشد. بازار نفت آرام شود، کشتی‌ها با اطمینان بیشتری از تنگه هرمز عبور کنند، سفارتخانه‌ها چراغ‌های خاموش خود را دوباره روشن کنند و تحلیلگران از «مرحله تازه» در خاورمیانه سخن بگویند. اما پرسش اصلی در تهران، سنندج، زاهدان، اهواز، رشت، کرمانشاه و ارومیه چیز دیگری خواهد بود: آیا این صلح است، یا تنها انتقال جنگ از مرزها به درون خانه‌ها؟

صلح در زبان دولت‌ها غالباً به معنای سکوت توپخانه‌هاست. اما برای مردمی که سال‌ها زیر سایه سرکوب، تبعیض، اعدام، زندان، فقر سازمان‌یافته و انکار هویت زیسته‌اند، صلح تنها نبودن بمباران نیست. صلح یعنی نبودن ترس در کوچه، نبودن مأمور در مدرسه، نبودن پرونده امنیتی در دانشگاه، نبودن طناب دار در سرحگاه زندان، و نبودن پهلپاد بر فراز اردوگاه‌های پناهندگان سیاسی. اگر چنین نباشد، آتش‌بس خارجی می‌تواند به معنای شعله‌ورتر شدن جنگ داخلی دولت علیه مردم باشد.

در ماه‌های اخیر، جمهوری اسلامی نشان داده است که میان «جنگ با دشمن خارجی» و «جنگ با مردم خود» تفاوتی بنیادین قائل نیست. هر دو برای او ابزار بقا هستند. گاه دشمن خارجی را بهانه می‌کند تا مردم را به سکوت فراخواند؛ گاه اعتراض مردم را نشانه نفوذ دشمن می‌نامد تا سرکوب را مشروع جلوه دهد. در چنین نظامی، امنیت ملی نه به معنای امنیت شهروندان، بلکه به معنای امنیت حاکمیت است؛ و حاکمیت، بیش از آن‌که در پارلمان یا دولت تجسم یابد، در چکمه سپاه، دستگاه امنیتی، دادگاه انقلاب و اقتصاد نظامی‌شده معنا پیدا می‌کند.

اگر پیمان صلحی میان آمریکا و جمهوری اسلامی امضا شود، نخستین خطر آن است که جهان، خسته از جنگ و بحران انرژی، چشم خود را بر رنج مردم ایران ببندد. در این سناریو، واشنگتن شاید از «ثبات منطقه‌ای» سخن بگوید، اروپا از «بازگشت به دیپلماسی»، روسیه و چین از «نظم چندقطبی»، و دولت‌های منطقه از «کاهش تنش». اما در این واژه‌های بزرگ، نام زندانیان سیاسی، مادران دادخواه، زنان معترض، کارگران اعتصابی، معلمان، دانشجویان، بلوچ‌ها، کوردها، عرب‌های اهوازی، بهاییان، مسیحیان نوکیس و همه کسانی که زیر عنوان‌های امنیتی حذف می‌شوند، ممکن است گم شود.

مسئله این نیست که صلح بد است. هیچ جامعه‌ای از جنگ سود نمی‌برد، جز ساختارهایی که با جنگ تغذیه می‌شوند. مردم ایران، بیش از بسیاری از ملت‌های منطقه، معنای ویرانی، تحریم، تورم، انزوا و اضطراب دائمی را فهمیده‌اند. اما صلحی که تنها میان دولت‌ها بسته شود و مردم را از معادله بیرون بگذارد، می‌تواند به قراردادی برای تثبیت سرکوب تبدیل شود. همان‌گونه که در تاریخ معاصر بارها دیده‌ایم، دیکتاتوری‌ها گاهی پس از پایان جنگ خارجی، با دستی بازتر به جنگ داخلی علیه جامعه خود ادامه داده‌اند.

نمونه تلخ آن را می‌توان در تجربه جمهوری اسلامی پس از جنگ ایران و عراق دید. پایان جنگ به آزادی سیاسی انجامید؛ بلکه به یکی از تاریک‌ترین فصل‌های تاریخ معاصر ایران، یعنی اعدام‌های گسترده سیاسی سال ۱۳۶۷، نزدیک شد. آتش‌بس با دشمن خارجی، برای حکومت، فرصتی شد تا حساب خود را با مخالفان داخلی تسویه کند. امروز نیز این

سیاسی انجام شود، ممکن است نه به رفاه مردم، بلکه به تقویت سپاه، دستگاه اطلاعاتی، شبکه‌های نیابتی و اقتصاد رانتی منجر شود. پرسش حیاتی این است: پول صلح به سفره مردم می‌رود یا به کارخانه پهلپاد، زندان، سانسور و نیروهای سرکوب؟

از این‌رو، هر پیمان صلحی که مردم ایران را نادیده بگیرد، ناقص و خطرناک است. صلح واقعی باید چهار ستون داشته باشد: توقف جنگ خارجی، توقف سرکوب داخلی، به رسمیت شناختن حقوق ملت‌های ساکن ایران، و تضمین عدالت برای قربانیان. بدون عدالت، صلح فقط نام دیگری برای فراموشی است. بدون حقوق ملی و دموکراسی، صلح فقط قرارداد میان قدرت‌هاست، نه آشتی میان دولت و جامعه.

جامعه جهانی اگر واقعا خواهان ثبات در ایران و منطقه است، باید بداند که ثبات از لوله تفنگ سپاه بیرون نمی‌آید. ثباتی که بر اعدام، تبعیض، سانسور، فقر و انکار هویت بنا شود، دیر یا زود دوباره منفجر خواهد شد. ایران سرکوب‌شده، حتی اگر در ظاهر آرام باشد، آتشفشانی خاموش نیست؛ آتشفشانی است که دهانه‌هایش را با سیمان امنیتی پوشانده‌اند.

برای ملت کورد و دیگر ملت‌های تحت ستم در ایران، پرسش پس از صلح احتمالی آمریکا و جمهوری اسلامی روشن است: آیا جهان ما را دوباره قربانی معامله بزرگ خواهد کرد؟ آیا حقوق ما بار دیگر به حاشیه رانده می‌شود تا دولت‌ها دوباره نفت، هسته‌ای، مرزها و بازارها توافق کنند؟ آیا خون دی‌ماه، خون آبان، خون ژینا، خون زندانیان سیاسی، خون کولبران، خون سوخت‌بران و خون پناهندگان سیاسی در جنوب کوردستان، در

قرارداد اجتماعی میان ملت‌های ساکن ایران، کوشید همه را در قالب یک ایدئولوژی، یک مرکز، یک زبان قدرت و یک اطاعت سیاسی فرو ببرد.

اما جامعه ایران دیگر جامعه سال ۱۳۵۸ نیست. نسلی تازه، با تجربه اینترنت، مهاجرت، جنبش «ژن، ژیان، ژآزادی»، اعتراضات سراسری، اعتصاب‌های کارگری، دادخواهی مادران و همبستگی میان ملت‌های تحت ستم، به میدان آمده است. این نسل می‌داند که مسئله فقط رفتن یک فرد یا تغییر یک دولت نیست؛ مسئله تغییر ساختار قدرت است. اگر سپاه، اقتصاد، سیاست، رسانه، امنیت، آموزش و سیاست خارجی را در دست داشته باشد، حتی صلح با آمریکا نیز چیزی از ماهیت نظامی‌شده جمهوری اسلامی کم نمی‌کند.

در واقع، احتمال دارد پیمان صلح، چهره تازه‌ای از جمهوری اسلامی را آشکار کند: نظامی کمتر ایدئولوژیک در ظاهر، اما امنیتی‌تر در عمل؛ حکومتی که شاید شعارهای انقلابی خود را تعدیل کند، اما ابزارهای سرکوب را حفظ نماید؛ رژیمی که ممکن است در برابر آمریکا انعطاف نشان دهد، اما در برابر مردم خود نه. چنین مدلی را می‌توان نوعی «پاکستانی‌شدن» سیاست در ایران دانست؛ ساختاری که در آن دولت غیرنظامی، اگر باقی بماند، بیشتر و پرتین است و قدرت واقعی در دست نهاد نظامی - امنیتی قرار دارد.

در این وضعیت، صلح خارجی حتی می‌تواند به بازسازی مالی و لجستیکی ماشین سرکوب کمک کند. آزاد شدن دارایی‌ها، کاهش تحریم‌ها، افزایش فروش نفت و بازگشت بخشی از سرمایه، اگر بدون نظارت حقوق بشری و بدون شرط‌گذاری

رهبری، پیشمرگان، اعضا و هواداران حزب دموکرات کوردستان ایران، بر خود واجب می‌دانند که از همه احزاب، سازمان‌ها، جریان‌ها، شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، فعالان مدنی، رسانه‌ها و تمامی انسان‌های آزاده‌ای که با صدور پیام‌های تسلیت، بیانیه‌ها و اعلام همبستگی، در اندوه از دست دادن این فرزندان فداکار ملت کورد در کنار ما ایستادند و با خانواده‌های شهیدان، حزب دموکرات کوردستان ایران و ملت کورد ایران همدردی کردند، صمیمانه قدردانی نمایند. این همبستگی ارزشمند، سرمایه‌ای گران‌بها برای تقویت مبارزه مشترک علیه استبداد، سرکوب و نقض حقوق ملت‌ها و آزادی‌خواهان است.

بدون تردید، خون پاک شهیدان راه آزادی چراغ راه مبارزات ملت کورد خواهد بود. راهی که آنان با ایمان، فداکاری و ازخودگذشتگی برگزیدند، با اراده استوار

در پی شهادت شش تن از پیشمرگان قهرمان حزب دموکرات کوردستان ایران که در جریان انجام ماموریتی سیاسی و تشکیلاتی در کمین نیروهای سپاه تروریستی پاسداران جمهوری اسلامی قرار گرفتند و جان خود را نثار آرمان آزادی و سربلندی ملت کورد کردند، پیام‌های پرشماری از سوی مردم مبارز کوردستان، آزادی‌خواهان ایران، احزاب، سازمان‌ها، جریان‌های سیاسی، شخصیت‌های ملی و مدنی و نهادهای مختلف به حزب دموکرات کوردستان ایران ارسال شد. این ابراز همدردی گسترده، بار دیگر نشان داد که جنایت و سرکوب جمهوری اسلامی، نه تنها اراده مبارزان راه آزادی را در هم نمی‌شکند، بلکه همبستگی و همدلی میان آحاد ملت کورد، آزادی‌خواهان ملل تحت ستم و دموکراسی‌خواهان ایران را استوارتر می‌سازد.

به‌ویژه ملت‌هایی که ده‌ها طعم سرکوب مضاعف را چشیده‌اند، باید صدای خود را به بخشی جدایی‌ناپذیر از هر بحث درباره آینده ایران تبدیل کنند. اپوزیسیون نیز اگر می‌خواهد بدیلی جدی باشد، نمی‌تواند مسئله ملی، فدرالیسم، تمرکززدایی، عدالت انتقالی، حقوق زنان و آزادی‌های مدنی را به «بعد از تغییر رژیم» موکول کند. همین امروز باید روشن شود که ایران آینده قرار است زندان بازسازی‌شده باشد یا خانه مشترک ملت‌های آزاد.

صلح با آمریکا، اگر رخ دهد، شاید صفحه‌ای از جنگ خارجی را ببندد. اما صفحه اصلی هنوز باز خواهد ماند: جنگ جمهوری اسلامی علیه جامعه. تا زمانی که این جنگ پایان نیابد، نمی‌توان از صلح سخن گفت. در ایران، صلح نه در امضای وزیران، بلکه در باز شدن زندان‌ها، خاموش شدن چوبه‌های دار، بازگشت امنیت به خیابان‌ها، پایان حملات به کوردستان، و به رسمیت شناخته شدن کرامت انسان آغاز می‌شود.

پس پرسش عنوان این مقاله، پاسخی تلخ اما ضروری دارد: اگر پیمان صلح تنها میان دولت‌ها امضا شود و مردم از آن حذف شوند، در ایران صلح نخواهد بود؛ صلحی بیش از جنگ خواهد بود. صلحی که برای جهان آرامش می‌آورد، اما برای مردم، سکوتی سنگین‌تر از انفجار. صلحی که در آن موشک‌ها کمتر شلیک می‌شوند، اما احکام اعدام بیشتر. صلحی که در آن دیپلماسی لیخند می‌زند، اما مادران دادخواه هنوز بر خاک فرزندان‌شان می‌گریند.

صلح واقعی زمانی آغاز می‌شود که جمهوری اسلامی نه فقط با آمریکا، بلکه با مردم ایران صلح کند. و این صلح، با سپاه، زندان، اعدام، تبعیض و انکار ممکن نیست.

پیام سپاس و قدردانی حزب دموکرات خطاب به مردم مبارز کوردستان،

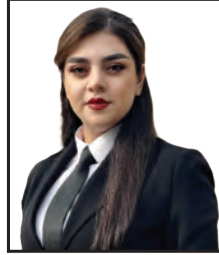
آزادی‌خواهان، احزاب و جریان‌های سیاسی کوردستان و ایران

پیشمرگان، اعضای حزب و پشتیبانی جنبش و مردم کوردستان و همه آزادی‌خواهان راستین ادامه خواهد یافت و سیاست ترور، سرکوب و نظامی‌کردن کوردستان، هرگز نخواهد توانست اراده ملت کورد را برای دستیابی به آزادی، دموکراسی و حقوق ملی در هم بشکند. جاودان باد یاد و نام شهیدان راه آزادی پیروز باد مبارزات ملت کورد و تمامی ملل تحت ستم سرنگون باد رژیم تروریستی جمهوری اسلامی ایران

حزب دموکرات کوردستان ایران
مرکز روابط

۱۲ تیر ۱۴۰۵ خورشیدی
۳ ژوئیه ۲۰۲۶ میلادی

آتش‌بس و توافق برای چه کسی؟



سیمین روحانی‌زاده



میرخان شه‌مس برهان

از طناب دار تا موشک، ماشین‌کشتار از کار نمی‌افتد

جمهوری اسلامی ایران از همان زادروز خود در سال ۱۳۵۷، تنها یک زبان برای گفت‌وگو با ملت کورد داشته است: زبان اعدام. آنچه رسانه‌های مصلحت‌اندیش «نقض حقوق بشر» می‌نامند، در حقیقت چیزی جز یک سیاست سنجیده‌ی دولتی نیست؛ ترور دولتی سازمان‌یافته‌ای که هدفش خاموش کردن هر صدای آزادی‌خواه در کوردستان است. هر طناب که در زندان‌های ارومیه، سنندج و مهاباد بالا می‌رود، نه مجازات یک «مجرم»، بلکه پیامی به یک ملت است: یا سر فرود آور، یا بمیر.

از ۱۳۵۷ تاکنون، اعدام زندانیان سیاسی کورد به ستون اصلی حاکمیت ترور بدل شده است. سازمان عفو بین‌الملل سال‌هاست مستند می‌کند که ایران یکی از بالاترین نرخ‌های اعدام در جهان را دارد و کوردها به‌گونه‌ای نامتناسب قربانیان این ماشین‌اند. اتهام‌هایی واهی چون «محرابه» و «بغی»، تنها پوششی حقوقی برای یک تصمیم سیاسی‌اند: حذف فیزیکی مخالف. اعتراف زیر شکنجه، محاکمه‌ی چند دقیقه‌ای پشت درهای بسته و محرومیت از وکیل مستقل؛ این «دادگاه» نیست، بلکه صحنه‌آرایی یک قتل از پیش تصمیم‌گرفته‌شده است. اعدامی که از دل چنین فرایندی بیرون می‌آید، با هر معیار حقوقی در جهان، نه عدالت، بلکه قتل حکومتی است.

ترورهای رژیم هرگز در مرزهای ایران متوقف نشده است. بر اساس مستندات حزب دموکرات کوردستان ایران، بیش از ۴۰۰ تن از اعضا و کادرهای این حزب در کارزار ترور جهانی جمهوری اسلامی جان باخته‌اند. این کارزار، بزرگ‌ترین نام‌ها را نشانه گرفت. دکتر عبدالرحمن قاسملو، دبیرکل حزب، در سال ۱۳۶۸ در وین - درست بر سر میز مذاکراتی که قرار بود «صلح» باشد - به ضرب گلوله ترور شد. سه سال بعد، جانشین او دکتر صادق شرفکنندی، در سال ۱۳۷۱ در رستوران میکنونوس برلین به همراه سه تن از همراهانش قتل‌عام شدند؛ و این‌جا بود که حقیقت در برابر چشم جهان آشکار شد. دادگاه میکنونوس در برلین، در رأی تاریخی خود اثبات کرد که فرمان این ترور از بالاترین رده‌های نظام - از جمله رهبر جمهوری اسلامی، علی خامنه‌ای، و رئیس‌جمهور وقت، اکبر هاشمی رفسنجانی - صادر شده بود. این، ادعای یک حزب مخالف نیست، بلکه حکم یک دادگاه مستقل اروپایی است. تروریسم دولتی، اینجا نه یک شعار، که واقعیتی اثبات‌شده در پیشگاه عدالت بین‌المللی است.

امروز همان دست‌ها تفنگ را با موشک عوض کرده‌اند. بنا بر مستندسازی حزب دموکرات کوردستان ایران، از نیمه‌های اسفند سال گذشته تاکنون، رژیم و نیروهای نیابتی‌اش نزدیک به ۱۵۰ بار مقرها و اردوگاه‌های پناهندگان سیاسی کورد را در اقلیم کوردستان عراق با موشک بالستیک و پهپاد انتحاری هدف گرفته‌اند؛ حملاتی که عامدانه مدرسه، بیمارستان و تأسیسات آب‌رسانی، یعنی همان زیرساخت‌های غیرنظامی مورد حمایت حقوق جنگ را نشانه رفته‌اند. این دیگر «تنش مرزی» نیست؛ این جنایت جنگی و سرکوب فراملی است: کشتار آوارگان سیاسی بر خاک کشوری دیگر و تجاوز آشکار به حاکمیت ملی عراق و اقلیم کوردستان.

اما حزب دموکرات کوردستان ایران تنها قربانی این ترور نیست، بلکه بدیل آن است. در برابر نظامی که جز زبان مرگ نمی‌شناسد، این حزب - همچون نیرویی سوسیال‌دموکرات و هم‌پیمان با سازمان بین‌الملل سوسیالیست - جایگزینی دموکراتیک، فدرال و پلورالیک را نه‌فقط برای کوردستان، که برای تمام ایران پیش می‌نهد. تأسیس «هم‌پیمانی احزاب سیاسی کوردستان ایران» در ابتدای اسفند ۱۴۰۴، گامی در همین مسیر است: اتحادی برای گذار از استبداد به دموکراسی.

مصطفی هجری، رهبر حزب دموکرات کوردستان ایران، در سخنان خود در نشست «اتحاد پیشرو» (Progres - sive Alliance) در بارسلونا در اردیبهشت امسال، این پیام را به جهان رساند: ملت کورد گدای ترحم نیست. آنچه ما از جامعه‌ی جهانی می‌خواهیم صدقه نیست، بلکه سه خواست روشن است: به‌رسمیت‌شناختن سیاسی این بدیل، پاسخ‌گو کردن رژیم در برابر حملات فرامرزی، و هم‌پیمانی فکری و سیاسی میان نیروهای دموکراتیک. سکوت در برابر ترور دولتی، شراکت در آن است.

تاریخ گواه است که این رژیم با هر «توافق» و «گذار» تنها زمان می‌خرد تا ماشین مرگش را روغن‌کاری کند. اما ملتی که قاسملو و شرفکنندی را در راه آزادی تقدیم کرده، از پای نخواهد نشست. راه ما روشن است: نه تسلیم، نه فراموشی؛ بلکه دموکراسی، برابری و آزادی.

گاهی یک ملت یا چندین ملت، حتی فرصت خوشحالی برای پایان جنگ را هم ندارند. نه به این دلیل که از صلح خسته شده باشد؛ بلکه چون سال‌هاست جنگ اصلی را جای دیگری تجربه می‌کند؛ پشت دخیل مغازه‌ها، در صف داروخانه‌ها، زیر بار اجاره‌خانه‌ها، در سفره‌هایی که هر سال کوچک‌تر از سال قبل می‌شوند و در نگاه پدر و مادری که هر شب حساب می‌کنند کدام هزینه را باید حذف کنند تا بتوانند ماه را به پایان برسانند.

برای میلیون‌ها نفر در جغرافیای ایران، خبر آتش‌بس نه نوید بازگشت آرامش بود و نه آغاز فصلی تازه. نخستین پرسشی که در ذهن بسیاری شکل گرفت، این نبود که چه کسی پیروز شد یا چه کسی عقب نشست؛ سوال ساده‌تر بود: آیا فردا زندگی ما آسان‌تر خواهد شد؟ پرسشی که شاید مهم‌تر از تمام تحلیل‌های نظامی و سیاسی باشد. زیرا مردم، سیاست را نه از پشت تریبون‌ها، بلکه از پشت صندوق فروشگاه‌ها، قبضه‌های آب و برق، اجاره‌نامه‌ها و قیمت دارو قضاوت می‌کنند. اگر نتیجه تصمیم‌های بزرگ، تغییری در زندگی روزمره ایجاد نکند، آن تصمیم‌ها برای بخش بزرگی از جامعه تنها تیتراهی هستند که چند روز بعد جای خود را به خبرهای دیگری می‌دهند.

واقعیت این است که اقتصاد ایران، بسیار پیش از آغاز جنگ اخیر با بحران روبه‌رو بود. سال‌ها تورم مزمن، کاهش ارزش پول، رشد هزینه‌های زندگی، رکود در بخش‌های مختلف اقتصاد، کاهش سرمایه‌گذاری و نااطمینانی نسبت به آینده، فشار سنگینی بر معیشت مردم وارد کرده است. جنگ، آغاز این مشکلات نبود؛ اما بر زخمی که سال‌ها وجود داشت، لایه‌ای تازه از نگرانی و بی‌ثباتی افزود.

در چنین شرایطی، طبیعی بود که بسیاری از مردم، خبر آتش‌بس را نه با شادی، بلکه با احتیاط دنبال کنند. تجربه سال‌های گذشته به آن‌ها آموخته است که میان تحولات سیاسی و بهبود وضعیت معیشتی، همیشه رابطه‌ای مستقیم وجود ندارد. آنچه برای مردم اهمیت دارد، نه تعداد نشست‌های دیپلماتیک است و نه متن بیانیه‌ها؛ بلکه این است که آیا فردا می‌توانند با حقوق خود زندگی کنند، آیا قیمت کالاها ضروری ثابت می‌ماند و آیا می‌توانند برای آینده فرزندان‌شان برنامه‌ریزی کنند.

شاید یکی از بزرگ‌ترین مشکلات امروز ایران، فقط گرانی نباشد؛ نااطمینانی هم باشد. جامعه‌ای که آینده خود را نتواند پیش‌بینی کند، آرام‌آرام توان تصمیم‌گیری را از دست می‌دهد. خانواده‌ای که نمی‌داند شش ماه دیگر اجاره خانه‌اش چقدر خواهد شد، جوانی که نمی‌داند بازار کار چه سرنوشتی خواهد داشت و تولیدکننده‌ای که از آینده سیاست‌های اقتصادی اطمینان ندارد، همگی در وضعیتی قرار می‌گیرند که برنامه‌ریزی بلندمدت تقریباً ناممکن می‌شود. اقتصاد، پیش از آنکه به سرمایه نیاز داشته باشد، به اعتماد نیاز دارد. اعتماد اما با شعار شکل نمی‌گیرد؛ با ثبات، شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری ساخته می‌شود.

یکی از نقدهایی که سال‌ها از سوی اقتصاددانان و تحلیلگران مطرح شده، همین مسئله است؛ اینکه تصمیم‌های کلان اقتصادی و سیاسی، اغلب بدون توضیح روشن درباره اهداف، پیامدها و هزینه‌های آن برای افکار عمومی اتخاذ می‌شوند. در چنین فضایی، شایعه جای اطلاع‌رسانی را می‌گیرد و بی‌اعتمادی، به بخشی از زندگی روزمره تبدیل می‌شود.

مردم بیش از هر زمان دیگری نیاز دارند بدانند کشور در چه مسیری حرکت می‌کند. آن‌ها حق دارند بدانند تصمیم‌هایی که امروز گرفته می‌شود، چه تأثیری بر زندگی فردای آنان خواهد گذاشت. شفافیت، فقط یک اصل مدیریتی نیست؛ بخشی از امنیت روانی جامعه است.

در کنار این، بسیاری از تحلیلگران معتقدند که اقتصاد ایران سال‌هاست با چالش‌های ساختاری روبه‌روست؛ چالش‌هایی که بدون اصلاحات پایدار و برنامه‌ریزی بلندمدت، حل نخواهند شد. رشد پایین سرمایه‌گذاری، کاهش توان تولید، فرار سرمایه، مهاجرت بخشی از نیروهای متخصص و افزایش هزینه‌های زندگی، تنها بخشی از نشانه‌های این وضعیت است.

پیامد این شرایط را می‌توان در تغییر آرزوهای مردم دید. نسلی که روزی برای خرید خانه، راه‌اندازی کسب‌وکار یا ساختن آینده در کشور خود برنامه‌ریزی می‌کرد، امروز بیش از هر چیز به حفظ حداقل استاندارد زندگی فکر می‌کند. برای بسیاری از جوانان، داشتن یک شغل پایدار، پرداخت اجاره خانه یا حتی تشکیل خانواده، به هدفی دشوار تبدیل شده است.

این تغییر، صرفاً یک مسئله اقتصادی نیست؛ بلکه تغییری اجتماعی است. وقتی امید به آینده کاهش پیدا

کند، تصمیم‌های فردی نیز تغییر می‌کنند. ازدواج به تعویق می‌افتد، فرزندآوری کاهش می‌یابد، مهاجرت افزایش پیدا می‌کند و سرمایه انسانی، که مهم‌ترین دارایی هر کشور است، به‌تدریج فرسوده می‌شود. در این میان، نقش حکمرانی و کیفیت سیاست‌گذاری اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در بسیاری از کشورها، حتی در سخت‌ترین بحران‌ها، دولت‌ها تلاش می‌کنند با گفت‌وگوی مستمر با جامعه، ارائه اطلاعات دقیق و ترسیم چشم‌اندازی روشن، اعتماد عمومی را حفظ کنند. اعتماد، شاید مهم‌ترین سرمایه‌ای باشد که در روزهای بحران می‌تواند از گسترش نااطمینانی جلوگیری کند.

در ایران نیز بارها کارشناسان بر ضرورت افزایش شفافیت، ثبات در سیاست‌گذاری و تمرکز بیشتر بر بهبود شاخص‌های اقتصادی و رفاه عمومی تأکید کرده‌اند. این دیدگاه بر این باور است که توسعه پایدار، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که شهروندان احساس کنند کیفیت زندگی، امنیت اقتصادی و آینده نسل‌های بعد، در مرکز برنامه‌ریزی‌های کلان قرار دارد.

در نهایت، هر سیاستی، هر تصمیمی و هر توافقی، زمانی موفق تلقی می‌شود که اثر آن در زندگی مردم دیده شود. اگر خانواده‌ای همچنان برای خرید کالاهای اساسی دچار مشکل باشد، اگر کارگری همچنان نگران از دست دادن شغلش باشد، اگر بازنشسته‌ای همچنان میان هزینه درمان و هزینه زندگی یکی را انتخاب کند و اگر جوانی همچنان آینده خود را در مهاجرت جستجو کند، طبیعی است که تحولات سیاسی، هرچند مهم، برای او معنای متفاوتی پیدا کنند.

اعدام دست‌کم ۱۰۹ زندانی در زندان‌های

جمهوری اسلامی طی یک ماه

جمهوری اسلامی در ماه می ۲۰۲۵ نیز دست‌کم ۸۰ زندانی را اعدام کرده بود که ۱۷ تن از آنان زندانی سیاسی بودند. ۴ زندانی از این ۱۷ زندانی سیاسی کورد بودند که بابت اتهاماتی نظیر محاربه و جاسوسی برای اسرائیل اعدام شدند. مشخصات این چهار چنین است:

- ناصر بکرزاده زندانی ۲۶ ساله و اهل ارومیه که به اتهام جاسوسی برای اسرائیل در تاریخ ۲ می ۲۰۲۶ در زندان مرکزی ارومیه اعدام شد.

- محراب عبدالله‌زاده اهل ارومیه و از بازداشت شدگان جنبش ژن ژیان نازادی، در تاریخ ۳ می ۲۰۲۶ در زندان مرکزی ارومیه اعدام شد.

- رامین زله اهل نقده، از بابت اتهام محاربه از طریق عضویت در حزب دمکرات کوردستان ایران در تاریخ ۲۱ می ۲۰۲۶ در زندان مرکزی نقده اعدام شد.

- کریم معروف‌پور اهل نقده، از بابت اتهام محاربه از طریق عضویت در حزب دمکرات کوردستان ایران در تاریخ ۲۱ می ۲۰۲۶ در زندان مرکزی نقده اعدام شد.

گفتنی است که جمهوری اسلامی از ابتدای سال میلادی تاکنون دست‌کم ۳۷۲ زندانی را اعدام کرده است. آمار اعدام شدگان در ایران از سال ۲۰۱۰ تاکنون دست‌کم ۱۰ هزار و ۸۱۵ تن بوده است.

بر اساس گزارش سازمان‌های حقوق بشری، در طول ماه ژوئن ۲۰۲۶، دست‌کم ۱۰۹ زندانی در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران اعدام شده‌اند. سازمان حقوق بشری هه‌نگاو در گزارشی اعلام کرد که در ماه گذشته میلادی، حکم اعدام دست‌کم ۱۰۹ زندانی، از جمله پنج زندانی سیاسی، در زندان‌های مختلف جمهوری اسلامی ایران به اجرا درآمده است. بر اساس گزارش هه‌نگاو، این آمار در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته، دست‌کم ۱۰ مورد، معادل ۱۰ درصد، افزایش نشان می‌دهد.

از مجموع ۱۰۹ زندانی که در ماه ژوئن اعدام شده‌اند، تنها ۷ مورد در منابع رسمی ایران و سایت‌های وابسته به قوه قضاییه اعلان شده است. همچنین حکم اعدام ۱۲ زندانی مخفیانه و بدون اطلاع خانواده و حق برخورداری از ملاقات آخر با خانواده اجرا شده است. همچنین از این تعداد اعدام شدگان دست‌کم پنج زندانی سیاسی و از بازداشت شدگان اعتراضات دی‌ماه از جمله دوزندانی سیاسی کورد بوده‌اند که از بابت اتهاماتی نظیر محاربه اعدام شده‌اند که هویت آنها به شرح زیر است:

- اشکان مالکی، زندانی سیاسی کورد و اهل قروه که از بابت اتهام جاسوسی در تاریخ ۱ ژوئن ۲۰۲۶ در زندان قزلحصار کرج اعدام شد.

- مهرداد محمدی‌نیا، زندانی سیاسی کورد و اهل قروه که از بابت اتهام جاسوسی در تاریخ ۱ ژوئن ۲۰۲۶ در زندان قزلحصار کرج اعدام شد.

تنگه هرمز، شمشیر داموکلس یا پاشنه آشیل



ناصر باباخانی

تنگه هرمز به عنوان یکی از حیاتی‌ترین گلوگاه‌های انرژی جهان، همچنان کانون تنش‌های ژئوپلیتیک است. جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک کشور یاغی که بارها قواعد بین‌المللی را نقض کرده، این تنگه را به ابزار اصلی فشار علیه آمریکا و غرب تبدیل کرده است. به نظر می‌رسد استراتژی این رژیم در مواجهه با آمریکا، «اخلال هدفمند» در امنیت انرژی و اقتصاد بین‌الملل از طریق کنترل یا تهدید تنگه هرمز باشد. این رویکرد نه تنها یک تاکتیک نظامی، بلکه بخشی از دکترین نامتقارن است که می‌کوشد با ایجاد هزینه‌های اقتصادی جهانی، توازن قدرت را به نفع خود تغییر دهد. اما تهدیدات اخیر سپاه پاسداران نشان می‌دهد این استراتژی بیش از آنکه شمشیر داموکلس بر سر جهان باشد، به پاشنه آشیل خود رژیم تبدیل شده است.

برای حفظ کارایی «کارت هرمز»، تهدیدات سپاه پاسداران تشدید شده است. مقامات نظامی رژیم هشدار داده‌اند که اگر آبراه دیگری برای عبور کشتی‌ها در جنوب تنگه هرمز، یعنی ساحل عمان، ایجاد شود، آن را هدف قرار خواهند داد. همچنین تأکید کرده‌اند که در صورت جابه‌جایی نفت عربستان از طریق خطوط لوله شرق به غرب، موشک‌های ایرانی قادر به زدن این تأسیسات هستند. مجتبی خامنه‌ای در نامه اول خود بر این نکته تأکید کرده بود که باب‌المنذب نیز به عنوان یکی دیگر از آبراه‌های کلیدی عبور انرژی، مورد هدف قرار خواهد گرفت. حتی مسیر BTC (باکو - تفلیس - بندر جیحان) برای انتقال نفت آذربایجان به اسرائیل نیز از تهدیدات خارج نشده است. این تهدیدات گسترده، تصویری از یک کشور یاغی را ترسیم می‌کند که به هیچ قاعده بازی بین‌المللی در دریاها و مسیرهای انرژی باور ندارد و حاضر است کل نظم انرژی جهانی را به گروگان بگیرد.

از منظر تئوریک، این رفتار را می‌توان در چارچوب «بازدارندگی نامتقارن» تحلیل کرد. رژیم یاغی با آگاهی از برتری نظامی متعارف آمریکا، به ابزارهای ارزان و نامتقارن (موشک، پهپاد، مین و ربوکسی) متوسل شده تا هزینه‌های اقتصادی و سیاسی را برای طرف مقابل افزایش دهد. هدف، ایجاد «تعادل وحشت اقتصادی» است: اختلال در تنگه هرمز نه تنها قیمت نفت را بالا می‌برد، بلکه زنجیره تأمین جهانی را مختل می‌کند و دولت‌ها را تحت فشار داخلی قرار می‌دهد. اما این استراتژی ذاتاً ناپایدار است. تهدید



جهان با ایجاد اختلال در نظم انرژی، تبعات اقتصادی ناگوار (تورم، رکود، بحران ارزی) و تبعات سیاسی (اجماع ضدایرانی) دارد. در درازمدت، این سیاست نمی‌تواند شمشیر داموکلس در دست ایران بماند؛ بلکه موجب شکل‌گیری اجماع جهانی-منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی خواهد شد. در این سناریو، آمریکا دیگر تنها نخواهد بود و جهان در برابر یک کشور یاغی متحد می‌شود.

تهدیدات موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی، دکترین نظامی، امنیتی و سیاسی منطقه را به طور کامل دگرگون کرده است. کشورهای منطقه در حال آرایش دفاعی جدید هستند. ائتلاف کوآرتت (عربستان، پاکستان، مصر، ترکیه + قطر) و هگزاگون (اسرائیل، قبرس، یونان، هند، اتیوپی و امارات متحده) نمونه‌هایی از این بازآرایی‌اند. حضور فیزیکی و نظامی کشورهایی مانند پاکستان و مصر در کشورهای خلیج فارس معنادار است: هر حمله ایران به این کشورها، آن را رودررو با پاکستان و مصر قرار می‌دهد. فروش سامانه‌های دفاع موشکی اسرائیل به قطر و عربستان سعودی نیز لایه دیگری به این ائتلاف اضافه کرده است. این ائتلاف‌ها نشان‌دهنده گذار از «امنیت منفعل» به «دفاع جمعی پیش‌دستانه» هستند و ایران را در موقعیت محاصره استراتژیک قرار می‌دهند.

نکته جالب توجه اینکه، مقامات آمریکایی بر تضعیف تدریجی اهرم‌های ایران تأکید دارند. مایک والتز، سفیر ایالات متحده در سازمان ملل اعلام کرده که واشنگتن به همراه کشورهای عربی حاشیه خلیج، تدابیر متعددی را در دست اجرا دارند تا قدرت چانه‌زنی و فشار تهران به مرور زمان کاهش یابد. او می‌گوید که ایران باید بداند اهرم‌هایش هر روز ضعیف‌تر می‌شوند، زیرا کشورهای عربی خلیج در حال توسعه مسیرهای جایگزین برای دور زدن تنگه هرمز هستند. والتز اضافه کرده که آمریکا نیز برای حفاظت از پایگاه‌های خود در منطقه برنامه‌ریزی کرده و آرایش‌های جدیدی اتخاذ خواهد کرد؛ به‌گونه‌ای که برخی پایگاه‌ها تقویت شوند،

تعدادی به زیر زمین منتقل کردند و برخی دیگر جابه‌جا شوند.

از منظر تئوری روابط بین‌الملل، رفتار جمهوری اسلامی را می‌توان «رویکرد تجدیدنظرطلبانه» یک قدرت متوسط ناپایدار دانست. این رژیم با نقض هنجارهای دریایی و انرژی، به دنبال تغییر وضعیت موجود است، اما فاقد مشروعیت و قدرت پایدار برای تحمیل اراده خود می‌باشد. تهدید انرژی جهانی و همسایگان، ایران را به یک «کشور کاملاً اختلال‌گر» تبدیل کرده که ثبات منطقه‌ای را تهدید می‌کند.

از منظر تئوری امنیت پیچیده، تهدیدات ایران نه تنها نظامی، بلکه اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی هستند. ادامه این سیاست‌ها، «امنیت منفی» ایجاد می‌کند: همه طرف‌ها احساس ناامنی می‌کنند، اما آغازگر اصلی یعنی ایران، بیشترین آسیب را خواهد دید. پاشنه آشیل رژیم دقیقاً همین‌جاست؛ وابستگی شدید اقتصادش به صادرات انرژی از همان مسیرهایی که تهدید می‌کند. هر اقدام عملی علیه تنگه هرمز یا مسیرهای جایگزین، واکنش زنجیره‌ای جهانی را فعال خواهد کرد که فراتر از ظرفیت رژیم برای مدیریت بحران است.

در نتیجه، تنگه هرمز برای جمهوری اسلامی ایران نه شمشیر برنده، بلکه تیغ دو لبه است. استراتژی اختلال در امنیت انرژی، در کوتاه‌مدت ممکن است فشار ایجاد کند، اما در بلندمدت اجماع ضدایرانی را تقویت می‌کند، ائتلاف‌های جدید منطقه‌ای را تثبیت می‌نماید و شکاف‌های داخلی رژیم را عمیق‌تر خواهد کرد. کشور یاغی که به قواعد بین‌المللی اعتقادی ندارد، نهایتاً خود را در انزوای کامل خواهد یافت. جهان باید با تقویت مسیرهای جایگزین انرژی، اتحادهای دفاعی و فشار هوشمند، نشان دهد که ماجراجویی‌های تنش‌زا هزینه‌های غیرقابل تحمل دارد. تا آن زمان، تنگه هرمز همچنان آویزان بر سر همه خواهد ماند، اما شمشیر واقعی بر فراز سر خود رژیم یاغی است.

فرجام دشمنی؛ چگونه میراث خامنه‌ای به جنگ و فقر ختم شد؟

عطا محمد

به‌واسطه «فرمانده کل قوا بودن» ولی فقیه در کشور زیر نظر خود داشته باشد.

این ساختار موازی در دهه ۱۳۸۰ گسترده‌تر شد و در سال‌های ابتدایی دهه نود دست‌کم ۱۶ نهاد اطلاعاتی و امنیتی مختلف در کشور به وجود آمده بود. از جمله سازمان اطلاعات سپاه، سپاه حفاظت ولی‌امر، سپاه حفاظت انصارالمهدی و حفاظت هواپیمایی. نقطه عطف این مسیر سال ۱۳۸۸ بود، وقتی معاونت اطلاعات سپاه به یک سازمان مستقل ارتقا یافت و «حسین طائب» برای بیش از یک دهه ریاست آن را برعهده گرفت. از همان آغاز تأسیس انقلاب اسلامی این حکومت خود را در مقابل غرب و به‌ویژه آمریکا تعریف کرد. خامنه‌ای پس از رهبری همین ایده را پیش گرفت. خامنه‌ای آمریکا را تهدیدی وجودی برای بقای نظام تعریف کرد؛ نگاهی که به گفته او، هرگونه نزدیکی یا اعتماد به غرب می‌تواند به نفوذ، براندازی نرم و در نهایت فروپاشی جمهوری اسلامی از درون بینجامد. همین بی‌اعتمادی راهبردی بود که مبنای شکل‌گیری دکترین «صدور انقلاب» و متعاقب آن، محور مقاومت شد؛ ائتلافی که ریشه در اصول ۱۵۲ و ۱۵۴ قانون اساسی داشت و طی دهه‌های رهبری خامنه‌ای از یک جریان ایدئولوژیک به یک شبکه نظامی فراملی با هدف ایجاد بازدارندگی در برابر آمریکا و مهار اسرائیل تکامل یافت.

راهبرد «وحدت میدان‌ها» تلاشی سیستماتیک از سوی جمهوری اسلامی برای پیش‌دستانه کردن دفاع خود در هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای داخلی از طریق ایجاد یک شبکه به‌هم‌پیوسته منطقه‌ای بود. در این ساختار، تهران با سرمایه‌گذاری‌های سنگین مالی و

نظامی، سوریه را به‌عنوان «حلقه طلایی» ارتباطی به‌وجود آورد و تلاش کرد حفظ کند، در عراق با سازماندهی حشدالشعبی، نهادی موازی برای مهار نفوذ آمریکا و دور زدن تحریم‌ها پدید آورد، حزب‌الله لبنان را به‌عنوان «جوهر تاج» خود در مدیترانه معرفی کرد و با حمایت از حوثی‌ها در یمن، خواست تا بازیگری در گلوگاه استراتژیک باب‌المنذب را به‌دست گیرد؛ مجموعه‌ای که عملاً مرزهای درگیری را از دیوارهای داخلی به جبهه‌های متنوع فرامرزی منتقل کرد.

اما دقیقاً همین معماری که قرار بود جنگ را از تهران دور نگه دارد، در نهایت این پیش‌بینی را نقض کرد. مقامات جمهوری اسلامی سال‌ها تکرار می‌کردند که «در سوریه و عراق می‌جنگیم تا در کوچه‌های تهران نجنگیم»، اما در اسفند ۱۴۰۴ همان جنگ به‌طور مستقیم به تهران رسید و محور مقاومت نتوانست از وقوع آن جلوگیری کند. در واقع می‌توان گفت در مقابل این میراث نظری برای جهت‌گیری استراتژیک، میراث عملی او کشوری بود که قرار بود الگوی پیشرفت، عدالت و علم برای جهان اسلام باشد، اما در بسیاری از شاخص‌های جهانی نظیر تورم، فرار مغزها، آزادی مطبوعات، شفافیت اقتصادی و رفاه عمومی در رده‌های پایین جدول‌های بین‌المللی قرار دارد؛ وضعیتی که با آرمان «عدالت اقتصادی و اجتماعی» که خود او بارها آن را از ارکان نظام‌سازی اسلامی خوانده، در تضاد آشکار است. وضعیتی که نشان می‌دهد میراث فکری او در عمل مسیری برای رنج بیشتر بخش اعظم ایرانیان بود.

پوست‌اندازی جمهوری اسلامی، از اقتدارگرایی ایدئولوژیک به اقتدارگرایی بوروکراتیک



د. آزاد محمدیانی

سال‌هاست جمهوری اسلامی خود را در برابر یک پرسش اساسی دیده است: آیا امکان ادامه با این شیوه از سیاست خارجی و مدیریت کشور در داخل وجود دارد، یا باید تغییری در شیوه حکمرانی پدید آید تا جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت و با همین شاکله، امکان بقا بیابد؟ ظهور جریان اصلاح‌طلب در دهه هفتاد، به لحاظ گفتمانی، اگرچه در تلاش برای مردمی و

عرفی کردن این حکومت بود، اما در تحلیل نهایی می‌توانست امکان تداوم جمهوری اسلامی را به دنبال داشته باشد. افول جریان اصلاح‌طلبی در میانه جنگ قدرت داخل حکومت، و ظهور جریان‌هایی که بیشتر بر بعد ایدئولوژیک حکومت پافشاری می‌کنند، نیز بر مبنای همان خوانش بود که بقای نظام را تثبیت کند. اما جنگ، و کشته شدن سید علی خامنه‌ای و شماری از رهبران و فرماندهان درجه اول نظامی که کانون سخت قدرت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دادند، نشانه‌های جدیدی از یک چرخش را آشکار کرده است؛ چرخشی گفتمانی یا شاید دقیق‌تر باشد گفته شود چرخشی در شیوه حکمرانی که در جمهوری اسلامی در حال ظهور و شکل‌گیری است. مدلی که سال‌هاست کسانی در داخل جمهوری اسلامی به آن می‌اندیشند و در مقاطعی هم تمایل به آن ظهور خارجی یافته، به‌خصوص در برخی مباحث رسانه‌ای و قطب‌بندی‌های انتخاباتی. این مدل میان دو ایده ایستاده است: اصلاح و گرایش به سمت عرفی و مدنی کردن حکومت از یک سو، و پافشاری بر آرمان‌های ایدئولوژیک حکومت از سوی دیگر. ورود جمهوری اسلامی به مذاکرات مستقیم با آمریکا، و بیانات و استدلال‌های تیم مذاکره‌کننده و از همه مهم‌تر محمدباقر قالیباف و به حاشیه رانده شدن شمار زیادی از سیاست‌یون اصولگرای داخل حکومت و از همه مهم‌تر جریان پایدار که دست‌کم دو دهه است نمایندگی جریان تندرو ایدئولوژیک حکومت را بر عهده دارد، نشان از چرخش کلی نظام حکمرانی به الگوی حکومت‌های «اقتدارگرایی بوروکراتیک» دارد. الگویی که سال‌هاست شخص قالیباف با بحث از کلیواژه‌های اساسی آن، یعنی مدیریت توانمند و سفت‌وسخت، گشایش در رابطه با دیگر کشورها، و پافشاری بر توسعه اقتصادی به جای توسعه سیاسی با تداوم بسته نگه داشتن انسداد در این حوزه، در سر می‌پروراند، به‌خصوص با قرار گرفتن در جایگاه یک مدیر نظامی که بارها بر آن اذعان کرده و به آن می‌بالد. این الگو که از نمونه کشورهایی چون برزیل، آرژانتین، اروگوئه و شیلی در آمریکای لاتین و در نیمه دوم قرن بیستم می‌آید، بر چند اصل اساسی استوار است: بوروکراسی حرفه‌ای و متمرکز، مدیریت نظامی و امنیتی، تکنوکرات‌ها و مدیران اقتصادی، انسداد سیاسی و اقتدارگرایی در قدرت، کم‌رنگ شدن نقش مردم در مناسبات سیاسی، و تلاش برای صنعتی کردن جامعه.

این الگو عمدتاً در نتیجه بحران‌های اقتصادی و ناکارآمدی سیستم‌های سیاسی ظهور پیدا کرد، در شرایطی که نظامیان و تکنوکرات‌ها با انحلال نظام سیاسی موجود، نظم اقتصادی و اجتماعی را از تهدید تغییرات انقلابی نجات دادند. به شیوه ساده‌تر می‌توان گفت در این شیوه حکمرانی، نظامیان و تکنوکرات‌ها با وفاداری به شیوه مدیریت اقتدارگرایانه و با جلوگیری از عاملیت یافتن مردم و شکل‌گیری یک نظام مردم‌سالار، حاکمان اصلی را تشکیل می‌دهند.

کم‌رنگ شدن نقش روحانیون که از چند سال اخیر در سیاست ایران آغاز شده، نامرئی بودن نقش رهبر جدید، فاصله گرفتن از شعارهای ایدئولوژیک از سوی تیم مذاکره‌کننده جمهوری اسلامی به رهبری قالیباف که آمریکاستیزی محور آن را تشکیل می‌داد، عدم توجه به مطالبات پایگاه اجتماعی اصلی جمهوری اسلامی یعنی همان درصدی که از آغاز جنگ در خیابان‌های ایران در پشتیبانی از آرمان‌های جمهوری اسلامی حضور داشته‌اند، اختلاف شدید لفظی و گفتمانی با جریان تندرو درون حاکمیت و به حاشیه رانده شدن آن‌ها در عرصه سیاست خارجی و مذاکرات در این مقطع، و نهایتاً دست بالا گرفتن منطق توافق از یک سو، و عدم توجه به مطالبات کسر قابل توجهی از مردم که با حضور میلیونی و اعتراضی در خیابان‌های ایران طی سال‌های اخیر مورد سرکوب واقع شده‌اند از سوی دیگر، همه و همه نشان از این چرخش در دیدگاه حکمرانی جمهوری اسلامی می‌دهند؛ چرخشی که با تکیه بر قدرت نظامیان و مدیریت امنیتی‌ها در کنترل اجتماعی قرار است شکل بگیرد.

تغییر حکومت به الگوی اقتدارگرایی بوروکراتیک، آزمونی دیگر است برای جمهوری اسلامی، در میانه مردمی که ایدئولوژی این نظام را پاس می‌دارند و مردمی که دنبال آزادی، رفاه و امنیت اجتماعی هستند. آزمونی سخت و قابل تأمل که در صورت پیروزی جناح قالیباف و مدیران کنونی دولت پزشکیان در برابر اصرار پایدارها و آن بخش از سپاه که هنوز سودای جنگ برای بقا را در سر دارد، یک پوست‌اندازی دردناک در داخل حکومت جمهوری اسلامی خواهد بود؛ پوست‌اندازی‌ای که جمهوری اسلامی را از یک نظام ایدئولوژیک اقتدارگرا به یک حکومت اقتدارگرایی بوروکراتیک به سبک خودش می‌برد، یعنی تغییر منطق قدرت از نوع ایدئولوژیک به نوع بوروکراتیک آن، که محصول تغییر موازنه نیرو در درون حکومت پس از جنگ و فقدان سید علی خامنه‌ای به عنوان ستون خیمه نظام ایدئولوژیک این حکومت است.

اسرائیل در دوراهی انتخاب



آگری اسماعیل نژاد

بر دموگرافی این کشور تاثیر خواهد گذاشت. حتی تهدید نابودی اسرائیل در ۲۵ سال آینده توسط خامنه‌ای بر پایه همین تغییر دموگرافی بنیاد نهاده شده است؛ بدین معنی که جمهوری اسلامی می‌خواهد با ایجاد ناامنی برای مردمان یهودی، مسبب پدیده مهاجرت معکوس شده و در این صورت دموگرافی اسرائیل را به نفع عرب‌های مسلمان تغییر دهد. در استراتژی حلقه آتش به دور اسرائیل دو مینا وجود دارد:

اولاً؛ فرصت حمله زمینی به سرزمین اصلی اسرائیل برای ایران وجود داشته باشد، همان سناریویی که در ۷ اکتبر نیز انجام شد.

ثانیاً؛ قدرت بازدارندگی و دفاعی اسرائیل به دلیل تهدید علیه سرزمین اصلی کاهش پیدا کند، بدین معنی که در هنگام درگیری بین اسرائیل و ایران، جبهه نزدیک یا همان حلقه آتش، قدرت نظامی اسرائیل را در بین چند جبهه متفاوت تقسیم کند. با توجه به برخورد اسرائیل با پراکسی‌های رژیم، باید اذعان کرد که جامعه اطلاعاتی اسرائیل قبل از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حلقه آتش را تهدیدی جدی علیه خود تلقی نمی‌کرد، چون نفوذ ایران در کشورهای عرب، مسبب ایجاد بحران‌های بی‌پایان و جنگ‌های داخلی در آن کشورها شده بود؛ برای مثال اقتصاد لبنان کلا کلاپس کرده و سوریه تا قبل از سقوط اسد در یک جنگ داخلی خانمان‌سوز گیر کرده بود و بر همین اساس، امکان موفقیت این طرح را بعید می‌دانست.

پس از ۷ اکتبر، جامعه اطلاعاتی اسرائیل به اشتباه خود پی برد و خصوصاً با توجه به اهمیتی که جنگ پهلپادا در حمله به زیرساخت‌های اساسی کشورها بازی می‌کند، تهدید بالقوه تداوم حلقه آتش پیرامون اسرائیل، در شرایط کنونی بیشتر از سال ۲۰۲۳ است. پس اسرائیل ناچار است مبنای استراتژی روبرو شدن خود با پراکسی‌های ایران را بر پایه خلع

شاید عجیب‌ترین نوع دشمنی که در دنیای سیاست وجود دارد، دشمنی جمهوری اسلامی با اسرائیل است؛ دشمنی‌ای که نه تنها هیچ منافعی برای جمهوری اسلامی ندارد، از لحاظ ایدئولوژیکی نیز توجیهی برای آن وجود ندارد. اما علی‌رغم غیرقابل توجیه بودن این دشمنی، جمهوری اسلامی خطرناک‌ترین دشمن کنونی اسرائیل است. این رژیم در دشمنی خود با اسرائیل دو استراتژی مشخص دارد: نخست، ایجاد حلقه آتش به دور اسرائیل؛ سپس دسترسی به بمب اتم.

برای درک میزان تاثیرگذاری این دو استراتژی بر امنیت اسرائیل، حتی بدون شلیک یک گلوله باید به یک نکته در مورد دموگرافی این کشور اشاره کرد: ۱۸٪ جمعیت اسرائیل، عرب مسلمان هستند، اما وقتی جمعیت کرانه باختری و غزه را با جمعیت عرب‌های اسرائیلی شمرند اسرائیل جمع می‌زنی، تقریباً ۴۸٪ مجموعه جامعه اسرائیل، کرانه باختری و نوار غزه، عرب مسلمان هستند و در این جغرافیا همین میزان نیز یهودی هستند؛ پس درصد یهودی و مسلمان در اسرائیلی که شامل کرانه باختری و نوار غزه بشود به یک میزان است.

تهدیدات ایران علیه اسرائیل در واقع تهدید علیه مردمان یهودی و در راستای دفاع از مسلمانان عرب است. پس هر نوع تهدید اسرائیل علیه ایران، مستقیماً

حاکمیت جمهوری اسلامی است. چرا؟ اولاً؛ با پایان جمهوری اسلامی، اراده سیاسی برای تولید بمب اتم در ایران به پایان خواهد رسید؛ بر پایه وضعیت ۲۰ سال گذشته، این تنها راه مطمئن عدم دسترسی ایران به بمب اتم است.

ثانیاً؛ تحقق خلع سلاح پراکسی‌ها یک تصمیم سیاسی است که در ایران این تصمیم گرفته می‌شود، نه در سطح سازمانی حزب‌الله یا سایر گروه‌ها.

بر پایه این دو منطق امنیتی می‌توان گفت امنیت اسرائیل در گرو سقوط رژیم سیاسی ایران قرار دارد و گزینه‌های دیگر صرفاً می‌توانند یک تاکتیک باشند و حاصل آن حتی در صورت موفقیت اسرائیل، تامین امنیتی موقتی خواهد بود. بنابراین اسرائیل در یک دو راهی انتخاب قرار دارد؛ این دولت یا باید ماندگاری جمهوری اسلامی را قبول کند، یا امنیت

معنی این تحول در حمله اسرائیل چیزی جز این نیست که علی‌رغم تاثیرگذار بودن فعالیت‌های تخریبی علیه برنامه اتمی ایران، اما این فعالیت‌ها موجب از بین بردن این برنامه اتمی نشده و صرفاً سرعت آن را کاهش داده است.

در چنین شرایطی باید گفت ایران دارنده دانش ساخت بمب اتمی است، هم‌زمان مسئله گریز هسته‌ای را نیز به حداقل زمان رسانده است و حتی می‌توان گفت از ۲۰۲۴ تا حال، ایران از قدرت تولید بمب کثیف برخوردار است. پس به‌طور قطع باید گفت حمله به برنامه اتمی رژیم موجب از بین بردن این برنامه نشده است و دانش تولید بمب اتم نیز همچنان در دست مدیران آخرازمایی است و در نتیجه، فاصله بین تصمیم سیاسی و ساخت بمب یا همان گریز هسته‌ای به حداقل خود رسیده است.

در چنین شرایطی مناسب‌ترین طرح برای رفع تهدید ایران از سوی اسرائیل و ایجاد امنیت برای دهه‌های آتی، پایان دادن به

سلاح آنها قرار دهد، چون به این نتیجه رسیده است که صرفاً ضربات کوبنده نظامی، مسئله پراکسی‌ها را حل نخواهد کرد. به یاد داریم که در ۲۰۰۶ و طی جنگ ۳۳ روزه، حزب‌الله ضربات نظامی زیادی را متحمل شد، اما از پس خاکستر آن سر برآورد.

در مورد عدم دستیابی جمهوری اسلامی به بمب اتمی باید اذعان کرد آنچه سبب شده است جمهوری اسلامی تا حال، یعنی تابستان ۱۴۰۵ به بمب اتم نرسد، فعالیت‌های اسرائیل علیه این برنامه بوده است؛ اسرائیل در دهه ۸۰ به متخصصین برنامه اتمی جمهوری اسلامی حمله می‌کرد و در آن زمان تلاش می‌کرد نیروی انسانی این برنامه را حذف کند. در اواخر همان دهه به زیرساخت‌های غنی‌سازی و در دهه ۹۰ شمسی به زیرساخت‌های ساخت سانتریفیوژهای پیشرفته که در دهه قبل وجود نداشت حمله می‌کرد و حال به بخش بارگذاری کلاهک اتمی بر روی موشک حمله می‌کند.

ماهیت مبارزه‌ی ملت کورد و مسئله‌ی اسلحه

قبل از خداحافظی



البرز روئین‌تن

وجود سلاح تقلیل دهند؛ اما کسانی که با واقعیت‌های تاریخی و سیاسی کوردستان آشنا هستند، می‌دانند که سلاح علت این مبارزه نیست، بلکه معلول شرایطی است که بر این ملت تحمیل شده است.

بنابراین، ماهیت مبارزه ملت کورد، دلیل وجود سلاح است، نه اینکه سلاح علت شکل‌گیری این مبارزه باشد. ریشه اصلی مسئله را باید در سرکوب، تبعیض، انکار هویت و سیاست‌های حکومت‌های دیکتاتوری جست‌وجو کرد. از این منظر، هر تلاشی برای تبدیل سلاح پیشمرگان به مسئله اصلی، آگاهانه یا ناآگاهانه، به انحراف افکار عمومی از ریشه‌های واقعی مسئله و در نهایت به سود روایت حکومت‌های سرکوبگر تمام خواهد شد.

استمرار این هویت تاریخی و ملی است. پس از واقعیت وجود ملت کورد، واقعیت وجود سرزمینی به نام کوردستان، دومین پایه اساسی ماهیت این مبارزه است. هیچ حکومت دیکتاتوری تاکنون نتوانسته است آرمان آزادی کوردستان را از میان ببرد. برای ملت کورد، کوردستان صرفاً یک محدوده جغرافیایی نیست، بلکه همانند مادری است که پیوندی عمیق و ناگسستنی با فرزندان خود دارد؛ پیوندی که توصیف آن با واژه‌ها دشوار است. نمونه‌ای از این پیوند را می‌توان در جمهوری کوردستان مشاهده کرد؛ زمانی که مبارزان کورد برای تقویت حس میهن‌دوستی، نمایشنامه‌ای با عنوان «دایک» (مادر) را به صحنه بردند؛ آن هم در دورانی که میزان پاسوادی در جامعه بسیار پایین بود. آیا این تنها یک اتفاق بود یا بازتاب همان حقیقتی که کوردستان را وطن تاریخی ملت کورد می‌داند؛ حقیقتی که بسیاری هنوز نمی‌خواهند آن را بپذیرند؟

وجود ملت کورد و وجود سرزمینی به نام کوردستان، ماهیت مبارزه کوردها را شکل می‌دهد. تا زمانی که ملت کورد و کوردستان از آزادی برخوردار نباشند، مبارزه در اشکال گوناگون و با شیوه‌های مختلف ادامه خواهد یافت. کسانی که واقعیت وجود ملت کورد و کوردستان را انکار می‌کنند، طبیعی است که همه چیز را به

و استمرار سلطه بر سرزمینی به نام کوردستان مطرح می‌شوند. گاه نیز از روی ناآگاهی یا ناخواسته، همان روایت تبلیغاتی علیه کوردها بازتولید می‌شود. در هر دو صورت، این رویکرد نشان‌دهنده ناآشنایی با مسئله کورد، فاصله گرفتن از واقعیت‌های کوردستان و درک نادرست از ماهیت مبارزه کوردها است.

مبارزه ملت کورد از زمانی آغاز نشده است که پیشمرگان سلاح به دست گرفتند. اگر بخواهیم ریشه‌های این مبارزه را بررسی کنیم، باید به واقعیت وجود ملتی مستقل با هویتی متمایز بازگردیم. برخلاف همه نظریه‌ها و تلاش‌هایی که کوشیده‌اند کوردها را صرفاً شاخه‌ای از اقوام دیگر یا بخشی از ملت‌های همسایه معرفی کنند، پژوهش‌های مستقل و دانشگاهی بر وجود هویت تاریخی و متمایز ملت کورد تأکید دارند؛ ملتی که از دیرباز در این سرزمین زیسته و با وجود اشغال، تحریف هویت، سرکوب و سیاست‌های همگون‌سازی، همچنان هویت خود را حفظ کرده و خود را کورد می‌داند. این هویت تنها در کوردستان باقی نمانده است. حتی کسانی که طی قرن‌ها با زور از سرزمین خود دور شده‌اند نیز نتوانسته‌اند هویت کوردی خود را فراموش کنند. حضور جوانان کورد خراسان در صفوف حزب دموکرات، نمونه‌ای روشن از



توجهی از پرسش‌ها به سلاح پیشمرگان اختصاص پیدا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که مخاطب از چرایی وجود سلاح و زمینه‌های تاریخی آن دور می‌شود و این تصور شکل می‌گیرد که گویا مشکل از زمانی آغاز شده است که کوردها سلاح به دست گرفته‌اند.

این نوع پرسش‌ها، گاه آگاهانه و در چارچوب راهبرد دیکتاتورها، نیروهای ضددموکرات و مخالفان آزادی - چه در حاکمیت و چه در میان مخالفان اقتدارگرا - برای توجیه سرکوب یک ملت

یکی از پرسش‌هایی که در سال‌های اخیر بارها مطرح شده، این است که چرا سلاح و برجسته‌سازی سلاح در دست پیشمرگان کوردستان، پیش از آنکه بخشی از تبلیغات رژیم‌های دیکتاتور برای توجیه سرکوب، اشغال و استعمار کوردستان باشد، به مسئله‌ای برای بخشی از اپوزیسیون و رسانه‌های فارسی‌زبان تبدیل شده است. هر بار که یکی از مسئولان یا نمایندگان احزاب کورد در این رسانه‌ها حضور می‌یابد، بخش قابل